

م. ف. اندیشمند



در جست و جوی

منابع فکری آنارشیسم معاصر

معروف به «چپ نو»

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر معروف به «چپ نو»  
م. ف. اندیشمند

## مکتب فروید

### و اثرات آن در جامعه‌شناسی معاصر بورژوازی و خرده بورژوازی.

هدف اساسی ما مطالعهٔ آنارشیسم معاصر و پایه‌های تئوریک آن و نفی نظریات کسانی مانند رایش، فروم و مارکوزه است، ولی برای آن که خوانندگان "دنیا" از این مبحث اطلاعات بیشتری به دست آورند، ناگزیریم با یک واپس‌نگری تاریخی به منابع نظریات تئوریک نئوآنارشیسم توجه کنیم. ما در بررسی کنونی نظری به عقاید فروید و کسانی که از مکتب او برخاسته یا با مکتب او پیوند دارند (مانند برویر، فلیس، آدلر، یونگ) می‌افکنیم، زیرا این مکتب مبتنی بر روانکاوی، هم در جامعه‌شناسی معاصر سرمایه‌داری نفوذ عمیق دارد و هم در پیدایش جریان‌های بعدی که آن را در جامعه‌شناسی و روزنامه‌نگاری بورژوازی "چپ نو" نامیده‌اند، تاثیر فراوان کرده است.

آشنایی ما با این نظریات به درک بسیاری از بنیان‌ها و منابع فکری ایدئولوژی‌های بورژوازی و خرده بورژوازی معاصر کمک می‌کند و بدون شک برای خوانندگان مجلهٔ "دنیا" عاری از فایده نیست.

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
برخورد به مسائل اجتماعی و فلسفی و هنری از دیدگاه مردم‌شناسی و روانشناسی و زیست‌شناسی پدیده‌ای است ناهنجار. این پدیده در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، در دوران گذار سرمایه از مرحلهٔ "رقابت آزاد" به "مرحلهٔ انحصار"، و در عصری که به نام "عصر ویکتوریا" شهرت دارد یعنی در عصری که بنیاد فلسفی بورژوازی و خرده بورژوازی اروپا (که از رشد گول‌آسای طبقهٔ کارگر و جهان بینی آن هراس زده بود) هنوز بر آزمندی "داشتن" استوار بوده است نه بر ترس "بودن" تولد یافت. این پدیده در عصر ما (یعنی عصر سرمایه‌داری انحصاری) رشد کرده و با نام "فرویدیسم جدید" و "آشوب‌گرایی جدید" شهرت یافته است.

فرویدیسم و "مکتب روانکاوی وین" در یکی از غنی‌ترین مراکز تفکر متافیزیکی جهان، یعنی در میان فلاسفه بورژوازی آلمانی زبان تولد یافته و رشد کرده و درست به همین دلیل و علیرغم وجود اسلوب علمی و تجربی در این دو مکتب، جلوه‌هایی سخت ریشه‌دار و کهن از متافیزیک، عرفان، خردستیزی، انگارگرایی و شیوه‌های فلسفهٔ رمانتیک آلمانی در آنها به چشم می‌خورد. یک نگاه به نامهای فروید گرایان و روانکاوان "حلقهٔ وین" (در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و نیمهٔ اول قرن بیستم) و نگاه دیگر به نامهای فروید گرایان جدید عصر ما، از

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
تبار آلمانی مانند برویر<sup>۱</sup>، فروید<sup>۲</sup>، آدلر<sup>۳</sup>، یونگ<sup>۴</sup>، رایش<sup>۵</sup>، فروم<sup>۶</sup>، مارکوزه<sup>۷</sup>، و غیره، مطلب را روشن و مشخص می کند.

نقص بنیادی برخورد به مسایل اجتماعی از دیدگاه مردم شناسی و زیست شناسی و روان شناسی، در جامعه شناسی و فلسفه و هنر بورژوازی، در این است که این برخورد می خواهد از راه بررسی ذهنی و یا از طریق "سیر در انفس" به تبیین و تحلیل مسایل عینی یا "آفاقی" دست بزند و از طریق "سیر در انفس" به حیطة علمی نظیر جامعه شناسی و مردم شناسی و اقتصاد، غاصبانه تجاوز نماید و مسایلی را که در حوزه تحلیل "مادی - تاریخی" است به حوزه "سیر در انفس" بکشاند، و برای مثال در تحلیل "جامعه پدر سالاری" از روان و روان شناسی و نفسانیات بهره بگیرد. موافق این اسلوب ذهن گرایانه در تبیین و تحلیل انگیزه تحولات اجتماعی، انسان یک "ماهیت واحد و لایتغیر" است که قبل از هر چیز تابع نفسانیات و غرایز است. و کلیه تحولات و پدیده های اجتماعی امروزه تمدن بشری تابع این نفسانیات و غرایز انسانی و مظاهر این مختصات جاوید نفسانی است.

- 1 - Josef Breuer
- 2 - Freud
- 3 - Alfred Adler
- 4 - Carl Gustav Jung
- 5 - Wilhelm Reich
- 6 - Erich Fromm
- 7 - Marcuse

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
برای مثال آنها اظهار می دارند که جنگ دولت ها زاینده "عقده ادیب" است، زیرا دولت ها در بطن مکتب این روان شناسان در واقع همان نقش پدران را بازی می کنند که مورد نفرت پسران هستند. زیرا پدران، مادران را غصب کرده اند و پسران به مادران عشق می ورزند و یا جنگ به سبب آن برپا می گردد که انسان ذاتاً موجودی تجاوز گر است، و یا فلسفه و هنر اشکال تعالی یافته غریزه های جنسی فیلسوفان و هنرمندان هستند که آگاهانه توسط خود آنها سرکوب گردیده اند تا در خدمت تمدن و خلاقیت هنری درآیند.

این اسلوب با تکیه بر نفسانیات و سیر در انفس، از عوامل مادی - تاریخی و عینی جامعه غفلت می ورزد و مظاهر ملموس زندگی و تحولات اجتماعی را تابع غرایز و نفس می داند و سرانجام همان گونه که بخش عظیمی از جامعه شناسی معاصر سرمایه داری به نام "جامعه شناسی کمی" در مانداب "تن گرایی"<sup>۸</sup> می غلتد، او نیز در چاه ویل "روان گرایی" سقوط می کند.

بررسی کلی نظریات فروید و "فروید گرایی جدید" که یکی از بحث انگیزترین مباحث فلسفی، روان شناسی، جامعه شناسی و مردم شناسی عصر ما است، از حوصله و اختیار این نوشته کوتاه بیرون است و خود محتاج دفتر یا دفتر هایی است. با این همه قبل از ورود در

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بحث اصلی، ذکر چند سطر در باره اصول عقاید این دو مکتب را به زبانی بسیار ساده و در  
خطوطی شتابان، واجب می دانیم.

آنچه نزد فروید از اهمیت علمی ویژه ای برخوردار است عبارت است از پایه گذاری روانکاوی،  
حد معینی از خردگرایی، حرکت علیه متافیزیک، و کاربرد روش علمی و تجربی در پژوهش.  
اما نظریات او و مکتب او از نظر جامعه شناسی و فلسفه علمی هنگامی آسیب پذیر می کردند  
که فروید با علاقه بی پایان به نفسانیات و سیر در انفس، می خواهد علوم اجتماعی و فلسفی  
را تابع " روان " و " غریزه " نماید. به عبارت دیگر نظریات فروید و فرویدیسم هنگامی  
آسیب پذیر می گردد که به حیطة علوم اجتماعی و فلسفی غاصبانه دست می یازد و فلسفه  
خاص خود را که علم ماوراء نفس (متاپسکولوژی) نام نهاده اند، به کرسی حقانیت می  
نشانند - فلسفه ای که آلوده به انگار گرایی است. نظریات فروید، فرزند خلف عصر ویکتوریا،  
و اندیشمندان آن شوپنهاور، ایبسن و نیچه که ترجمه ای است از زبان متافیزیک به زبان  
روان شناسی، با اعتقاد به نوعی ثبوت، قوام یافته است. اما این ثبوت سرانجام در شکل  
متکامل خود چنان که خواهیم دید به " تثلیث " منتهی می شود.

اصل ثبوت یا دو گانگی منشاء، نیز در بسیاری از مکاتب مذهبی و فلسفی یافت می شده  
است. در این مکاتب اکثراً از دو صانع، " فاعل خیر " یا نور، و " فاعل شر " یا ظلمت

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
صحبت شده است و بنا به اعتقاد آنها به خصوص اعتقاد " دیصائیه " و " مزدکیان " و  
" مانویان "، اصل خیر و شر، هر دو قدیم و ازلی و ابدی و مختار هستند. اما در فلسفه  
زرتشت و " دیصان " و " مرقیون " علاوه بر دو اصل نام برده، یک اصل دیگر نیز وجود  
دارد که نقش معدل را بازی می کند و سبب انتزاع آندو اصل می گردد.

فروید نیز در آغاز از دو اصل " شور زندگی " یا " اروس " و " شور مرگ " یا " تاناتوس " ۱۰  
آغاز میکند، اما سرانجام در تحلیل شخصیت انسان به تثلیث می رسد.

او در نظریه معروف خود در باره شخصیت انسان، آن را به سه پاره تقسیم کرده است.  
"او" ۱۱، "من" ۱۲، و "فرامن" ۱۳.

" او " خاستگاه انرژی روانی و جایگاه غرایز است. " او " با بدن و جریان های آن تماس  
بیشتری دارد تا با جهان خارج. " او " نقش ارضاء اصل ابتدایی یا اساسی زندگی یعنی "اصل  
لذت" را بر عهده دارد و هدف " اصل لذت "، دوری از رنج و به چنگ آوردن لذت است.  
"او" به عکس "من" یا "فرامن" فاقد سازمان بندی است. انرژی آن متحرک است و  
میتواند از موضوعی به موضوع دیگر انتقال یابد. با گذشت زمان و کسب تجربه، تغییر و

۹. Eros خدای عشق و پسر آفرودیت

۱۰. Mors Thanatos خدای مرگ، پسر شب و برادر خواب، برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ایلپاد و ادیسه اثر همر به ترجمه

سعید نفیسی، فرهنگ اساطیر یونان و روم، اثر پیر گریمال، به ترجمه احمد بهمنش، و اساطیر یونان و روم، اثر سعید فاطمی

11 - Le ca  
12 - Le moi  
13 - Le surmoi

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند تحول نمی یابد و تحت فرمان قواعد و استدلال و منطق نبوده ، فاقد ارزش های اخلاقی و معنوی است . " او " تنها به یک مسئله توجه دارد و آن ، ترضیه هر چه بیشتر احتیاجات " غریزی " مطابق با اصل لذت است . " او " زیر بنای شخصیت فرد است . " خرد ستیز " ، غیر اجتماعی ، خودخواه و جوینده لذت است . " من " عامل اجرایی شخصیت است و نظارت بر " او " و " فرامن " را بر عهده دارد و به سود کل شخصیت ، با جهان خارج ، رابطه برقرار میکند . " من " تحت فرمان " اصل لذت " نبوده و از " اصل واقعیت " پیروی میکند . " من " قادر به تمیز بین " اوهام " و " فانتزی " و " واقعیت " است .

" فرامن " بخش اخلاقی و قضایی شخصیت است . او بیشتر نماینده " آرمان " است تا " واقعیت " ، و پیش از آنکه برای حصول واقعیت یا لذت بکوشد ، سخت در طلب کمال است . " فرامن " در حکم ناموس اخلاقی انسان است و نقش او شبیه به نقش پدر و مادر در تربیت فرزندان است و برای آنکه بتواند این نقش را به نحو احسن ایفا کند ، احتیاج به قدرتی برای اجراء و اعمال قوانین اخلاقی دارد و به همین سبب " فرامن " نیز مانند پدر و مادر ، قوانین خود را به شکل پاداش یا مجازات به شخص تحمیل می کند . این پاداش یا مجازات به " من " واگذار می شود . زیرا " من " ، به خاطر نظارتی که بر اعمال شخص دارد ، مسئول حدوث اعمال اخلاقی یا غیر اخلاقی او است . پاداش ها و مجازات های " فرامن " ، هم

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند جسمانی و هم روانی است و بیشتر به شکل احساس غرور و احساس گناه یا حقارت متظاهر می شود<sup>۱۴</sup> .

طبق نظریات فروید ، " ضمیر آگاه " تنها بخش کوچکی از کل ذهن انسانی را تشکیل میدهد و بخش اعظم ذهن ، زیر سلطه " ضمیر نا آگاه " است که هم چون توده یخ غوطه وری در زیر سطح " ضمیر آگاه " قرار دارد – سرچشمه های فعالیت انسانی در " ضمیر نا آگاه " نهفته است – یعنی در ژرفایی که بخش عظیم آن هرگز در برابر دیدگان و ذهن آشکار نمی گردد . کار علمی روان شناسی عبارت است از انتقال جریان های " ضمیر نا آگاه " به جریان های " ضمیر آگاه " ، یعنی پر کردن فواصل ادراکات " ضمیر آگاه " .

فروید پس از تحلیل شخصیت انسان ، از مرزهای روانکاری و روان شناسی عبور میکند و با تحلیل روانی اساطیر ، دانش " نفسانیات " را ، گویی ، با فشار به درون مرزهای جامعه شناسی و مردم شناسی می راند ، و در باره فلسفه پیدایش تمدن ، از اسطوره یونانی " ادیب " و " عقده ادیب " سخن می راند .

۱۴ . این نظریه چندان تازه نیست . برای مثال افلاطون در رساله " فدروس " روح را به سه پاره تقسیم نموده است : دو اسب که یکی زشت و سرکش و گستاخ است و دیگری اصیل و زیبا و آرام ، و یک ارابه ران که نقش مهار کردن و تنظیم حرکات آن دو را بر عهده دارد .

در جست و جوی منابع فکری آثارشیسیم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
تحلیل او از " عقده ادیپ " و عشق به مادر و نفرت از پدر و پیدایش تمدن ، تحلیلی یکسره  
" انگار گرایانه " ( ایده آلیستی ) و غرقه در روانکاوی است .

طبق اساطیری که " سوفوکل " و چند تن دیگر در آثار خود نقل کرده اند ، " لایوس " شهریار ، و " یوکاست " شهبانوی شهر یونانی " تب " هستند . آنها پسر خویش " ادیپ " را در حالیکه قوزک پایش با نیزه ای به زمین دوخته شده در کوهستان رها می کنند تا با مرگی دردناک درگذرد . آنگاه همه می پندارند که ادیپ درگذشته است . اما او زنده می ماند و رشد میکند و در راهی به پدر حمله می کند و او را بی آنکه بشناسد ، به قتل می رساند . به دنبال مرگ لایوس ، شخصی به نام " کرئون " با عنوان نایب السلطنه ، حکومت " تب " را در دست می گیرد .

چندی بعد " ابوالهولی " که یونانیان آن را " سفینکس " می نامند به " تب " حمله می کند و معمایی مطرح می سازد و عمال حکومت ندا در میدهند هر آن کس که معمای ابوالهول را پاسخ گوید و او را به قتل رساند ، شهریار " تب " و شوهر شهبانو " یوکاست " خواهد شد . معمای ابوالهول چنین بوده است : " کدام موجود است که سحرگهان با چهار پا ، نیمه روز با دوپا و شامگهان با سه پا راه می رود ؟ " . ادیپ معما را پاسخ می گوید : این موجود انسان است که در کودکی چهار دست و پا ، در جوانی با دو پا و در سنین کهولت به یاری یک عصا

در جست و جوی منابع فکری آثارشیسیم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
راه می رود . ابوالهول پس از کشف معما خودکشی می کند و ادیپ شهریار " تب " و شوهر مادر خویش " یوکاست " می گردد . اما چندی بعد یوکاست پس از دریافتن حقیقت ، خودکشی می کند و ادیپ چشم های خود را از کاسه در می آورد و غیب گو می شود ، یا به عبارت دیگر با از دست دادن بینایی طبیعی ، صاحب بینایی مافوق طبیعی یا غیب گویی می گردد<sup>۱۵</sup> . فروید می اندیشد که در تئوری معروف او در باره مفهوم " انسان جنسی "<sup>۱۶</sup> و " انرژی حیاتی " یا " انرژی جنسی "<sup>۱۷</sup> ، مفهومی اقتصادی نیز نهفته است و در حقیقت منظور او از " انسان جنسی " همان منظور و مفهوم بزرگ تر و ژرف تر " انسان های تاریخی واقعی "<sup>۱۸</sup> مارکس است .

او با این داوری نادرست ، در واقع مارکس را متهم می کرد که در عین حال که هوشمندانه عوامل " ناآگاه " رفتار اجتماعی و " افراد " را کشف و تحلیل کرده است ، به شکلی اسف آور

۱۵ . در این نظریه جز بنیان ایده آلیستی آن ، نقص دیگری نیز نهفته است و آن توجه فروید به اساطیر اروپایی و بی توجهی مطلق و اسف بار او نسبت به اساطیر هندو - اروپایی ( ایرانی و هندی ) است . و این شاید به این علت باشد که توجه به اساطیر شرقی احتمالاً باعث آن می شده است ، تا بنیان نظریات او در هم ریزد . برای مثال در اسطوره ایرانی رستم و سهراب ، این پدر است که بی آن که پسر را بشناسد او را به قتل می رساند ، و یا در داستان سیاوش و مثلث کاوس ( پدر ) سودابه ( مادر خوانده ) و سیاوش ( پسر - و عشق مادر ( سودابه ) به پسر ( سیاوش ) - پسر نه به دلیل نفرت از پدر ( کاوس ) ، بلکه بر عکس ، به خاطر علاقه فراوان به او به عشق مادر ، جواب رد می دهد و گرفتار تبعید می شود و در تبعید به قتل می رسد .

16 - Homo sexualia  
17 - Libido

۱۸ . اصطلاحی است که مارکس در کتاب " ایدئولوژی آلمانی " در باره فویر باخ به کار برده است . او فویر باخ و چند تن دیگر را متهم می کند که میل دارند به جای گفتگو از " انسان های تاریخی واقعی " از مفاهیم مجرد فلسفی نظیر " انسان " یا " ذات انسان " گفتگو کنند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
در کشف و تحلیل انگیزه های " فرد " کوتاهی کرده و آن را نادیده گرفته است - سخنی که پُر نا به جا است - اما در حقیقت خود فروید به شکلی اسف آور همانند " هگل گرایان جوان " و " فویرباخ " که به جای صحبت از " انسان های تاریخی واقعی " از " ذات انسانی " سخن می گفتند ، تنها به تحلیل و کشف انگیزه های " فرد " و نه " افراد " و " ضمیر ناآگاه " و نه " ضمیر آگاه " توجه کرده و انگیزه های " افراد " و " ضمیر آگاه " را نادیده گرفته است .

او در تحلیل های مردم شناسی - فلسفی خود در کتاب " توتّم و تابو " درست در نقطه مقابل نظریات " مورگان " و بخصوص انگلس در کتاب " منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت " حرکت می کند . در حالیکه انگلس پیدایش مقررات اجتماعی و سیر تکامل اقتصادی و پیدایش انسان را زاده " کار " می داند ، فروید آن را مرهون " عقده ادیپ " میدانند و اظهار می دارد که سخت گیری و ستم پدران نسبت به پسران ، سبب پیدایش عقده ادیپ و احساس کینه نسبت به پدر و آرزوی تصاحب جنسی مادر گردیده است .

به گفته او نخستین پدر ، زن یعنی " لذت " را منحصر به خویش می کند و با خشونت پسران را ملزم به اطاعت مینماید . پسران در نفرت از پدر هم داستان هستند . پس دست به قتل او می زنند و پیکر او را از هم می درند و از آن تغذیه می کنند . اما پس از این عمل ،

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
خشم و نفرت آنها سرکوب و مهار میشود و زیر فشار " اصل دوگانگی " یا به عبارت بهتر " حالت دو احساسی " <sup>۱۹</sup> احساس گناه می نمایند و در آنها حساسیت و شرم ساری ظاهر می گردد . سپس برای مجازات نفس خویش با هم یگانه میشوند و به ایجاد قبیله دست می زنند و سلسله قوانینی به وجود می آورند و مادران و خواهران را بر خویشتن حرام می شمارند ، و از اینجا اصل منع " زناى محارم " پدیدار می گردد . اتحاد آنها و فقدان نزاع بر سر جانشینی پدر که آن را امری بیهوده می شمارند ، به برقراری نوعی یگانگی " قرارداد اجتماعی " می انجامد .

بدین شکل نخستین جوانه های تمدن انسانی و شکل بندی اجتماعی همراه با " سرکوبی و واپس زنی جنسی " <sup>۲۰</sup> و " کفِ نفس و خویشتن داری " پدیدار می گردند و به سبب همین واپس زنی و سرکوبی غرایز است که حالت " تصعید " یا " تلطیف " یا " تعالی " <sup>۲۱</sup> پیش می آید . یعنی حالتی که به پیدایش تمدن و هنر و ادبیات و مذهب و غیره می انجامد . به همین سبب است که در جوامع " فئودال - بورژوا " زنان در مرتبه ای فروتر از مردان قرار دارند و محرومیت آنها از حق تساوی اجتماعی با مردان در جوامع سرمایه داری ، ریشه در مسایل جنسی دارد . زیرا زنان به دلیل فرق های " کالبد شناسی " که از نظر جنسی با

19 - Ambivalence  
20 - Repression  
21 - Sublimation

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
مردان دارند ( مانند فقدان آلت تناسلی خارجی ) احساس " اختگی " می کنند و به آلت  
مردی احساس حسادت دارند و عقده آنها همان عقده ادیب مؤنث است که " عقده الکترا"  
نام دارد . و می اندیشند که تساوی حقوق اجتماعی آنها با مردان چندان درست نیست . آنها ،  
گویی ، از خود جنسیتی اصیل ندارند و همواره به مردان حسادت می ورزند . " فرمان " آنها  
بسیار ضعیف و کم رشد است و رویهم رفته به عقیده فروید موجوداتی بیهوده و غیر قابل  
اعتماد هستند .

عقاید فروید در باره زنان از یک سو نمایشگر نفوذ عمیق فرهنگ بورژوازی عصر ویکتوریا ،  
یعنی فرهنگ پدر سالاری قرن نوزدهم ، بر او است - فرهنگی که مارکس و انگلس در  
مانیفست حزب کمونیست به شدت بر آن تاخته و از زنان دفاع کرده بودند - و از سوی دیگر  
نمایشگر بی اعتنایی اسف آور فروید به تمام نظریات " تشریحی - شیمیایی " و " زیست  
شناسی " است . فروید در این امر در نقطه مقابل نظریات " پاولف " حرکت می کند و روان  
شناسی خود را بر پایه جدایی " روان " از " مغز " بنیاد می نهد .

از سوی دیگر نظریات او در باره علل و چگونگی تشکیل تمدن که او آنها را محصول  
واپس زنی و سرکوب جنسی " و " تصعید " یا " تعالی " می داند ، نمایشگر نفوذ جنبه های  
دیگر فرهنگ بورژوازی ویکتوریا بر او است .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
در بطن نظریه معروف او در باره اینکه " لذت " به مثابه رهایی از خشم و یا فقدان لذت و  
آسایش از " تنش " های زجر آور است ، همان طور که اربش فروم گفته است نوعی حالت  
اشرافیت و تحقیر توده های مردم و بیم از دست دادن مالکیت - مالکیت یک شیئی و  
احساس عشق و یا خود زندگی - نهفته است . این نظریه معرف نفوذ اندیشه بورژوازی و  
خرده بورژوازی عصر او بر او است - اندیشه ای که از یک سو از رشد عظیم پرولتاریا  
هراسناک بوده و از سوی دیگر بنیان فلسفی خود را بر " داشتن " استوار کرده بود نه بر  
" بودن " .

فروید پیدایش و پیشرفت تمدن را حاصل " سرکوب و واپس زنی جنسی " و " تصعید با "   
تعالی " می دانست ، اما پنهان نمی کرد که این دو حالت تنها نزد " برگزیدگان " و  
روشنفکران یافت میشود . او می اندیشید که این دو گروه بر خلاف توده مردم ، از راه " ارضا  
نکردن امیال غریزی " و " سرکوب اساسی " و " کف نفس و خویشتن داری " توان آن را  
به دست می آورند تا تمنیات " او " ( یا نفس امّاره ) و " کشمکش های جنسی یا لیبیدویی  
" و " اصل لذت " را سرکوب و مهار نمایند و به برکت همین کف نفس و تعالی ، نیروی  
روحی خود را پس انداز کنند و آن را برای اهدافی معنوی نظیر انسان دوستی و فرهنگ و هنر  
به کار اندازند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
به نظر فروید عشق " لئوناردو داوینچی " در خلق تابلوی " مادر مقدس " در واقع نمایشگر  
آرزوی تلطیف شده ای بود که نقاش به مادرش ( که در خردسالی از او جدا شده بود ) داشته  
است. هم چنین است آثار شکسپیر ، چایکوفسکی و مارسل پروست ، که به نظر فروید  
نمایشگر تظاهرات تلطیف شده و تعالی یافته آرزوهای " هم جنس دوستی " ایشان است .  
به روشنی پیدا است که این نظریات شدیداً زیر سلطه " فرهنگ ویکتوریایی " قرار دارد  
بدین معنی که همانطور که " ثروت " محصول کف نفس و خویشتن داری و صرفه جویی  
اقتصادی و مالی و پس انداز " سرمایه " است ، فرهنگ و تمدن نیز مخلوق و محصول کف  
نفس و خویشتن داری و پس انداز روحی و سرکوب غرایز جنسی است .  
البته فروید سرانجام ناچار شد زیر فشار شدید تحولات اجتماعی اروپا و رشد رادیکالیسم  
کارگری ، در آراء خود مبنی بر پُر بها دادن به برگزیدگان و روشنفکران و کم بها دادن به توده  
های مردم و تحقیر آنها ، تجدید نظر خفیفی به عمل آورد . این تحول ، ناگزیر نوعی " حالت  
دو احساسی " در او به وجود آورد و او در انتخاب بین " انسان جنسی " و " انسان های  
تاریخی واقعی " و " ضمیر ناآگاه " و " ضمیر آگاه " دچار نوعی سرگردانی و نوسان گردید .  
از یک سو کلیسا و علم ماوراء الطبیعه را شدیداً مورد حمله قرار داد و اظهار داشت که پرولتاریا  
دارای احساسات مشترک و همدردی بیشتری است تا بورژوازی ، و از سوی دیگر علل بنیادی

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
طنغیان اجتماعی " انسان " و " انسان ها " را در محرومیت آنان از " اصل لذت " و " سرکوب و واپس زنی جنسی " دانست .  
از دیدگاه او هم چون دیدگاه مارکس ، طنغیان اجتماعی طبقات محروم امری ناگزیر و محتوم  
بود ، اما او در بررسی علل طنغیان ، در جهت مخالف مارکس قرار داشت . او از یک سو در  
کتاب " آینده یک وهم " اظهار داشت که طبقات محروم با مشاهده بی عدالتی و ظلم و  
فشار روز افزون در تکاپوی آن هستند تا خویش را رها سازند و به همین دلیل وقوع شورش  
در این جوامع امری ناگزیر و محتوم است . زیرا شرایط دشوار و خفقان آوری که طبقات  
بالای جامعه بر طبقات محروم تحمیل می کنند ، باعث می گردد که امیال و غرایز محرومان  
هر چه بیشتر سرکوب گردد ، و چون این محرومان مانند برگزیدگان و روشنفکران استعداد  
واپس زنی و سرکوب و تعالی غرایز خویش را ندارند ، در نتیجه ، بدبینی و نفرت آنها نیست  
به تمدن و نهادهای آن گسترده تر می شود و این نفرت سرانجام به شکل انقلابات ظاهر می  
گردد . اما او از سوی دیگر در همین کتاب اظهار داشته است که امور اقتصادی نه توانایی آن  
را دارند که به عنوان عامل اصلی تمدن و تحولات آن تلقی گردند ، و نه حتی نقشی بزرگ و  
شایان توجه در این تحولات یاری کرده اند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
او در اثر نامی خود " تشویش در تمدن " <sup>۲۲</sup> با رمانتیسمی قوی و با احساسی شبیه به احساس  
. " ژان ژاک روسو " ، " انسان اجتماعی " و " انسان متمدن " را موجودی اساساً متجاوز و  
زورگو دانسته که گرفتار بیماری خطرناک امیال رقابت آمیز است . در همین اثر انسان را  
گرگ انسان نامیده است <sup>۲۳</sup>. از دیدگاه او امیال رقابت آمیز و پرخاشگری " انسان اجتماعی " و  
" انسان متمدن " که ظاهراً ریشه در حقوق نامتساوی اقتصادی دارد ، سرانجام جامعه متمدن  
را در معرض انحطاط و تلاشی ( بگوئیم انقلاب ) قرار میدهد و همراه با نابودی مالکیت  
خصوصی ، تمایل و علاقه انسان به تجاوز ، یکی از مهم ترین ابزارهای خود را از دست  
میدهد .

به گفته فریود این بدون شک انگیزه و وسیله ای نیرومند است ، اما مطمئناً نیرومند ترین  
وسيله نیست . پس نیرومند ترین علل بنیانی و ریشه تمایلات رقابت آمیز و تجاوزگر انسان ( یا  
مردان) در کجا قرار دارد؟ این علل چیزی نیستند جز تمایل موجودات مذکر برای دست یابی  
بی حد و مرز و غیر مشروط به موجودات مؤنث . یعنی در واقع ریشه این تمایلات تجاوزگرانه  
در رقابت بین پدران و پسران برای تصاحب مادران ( زنان ) و سپس در رقابت بین پسران بر  
سر دست یابی و تصاحب زنان نهفته است . زیرا هنگامی هم که تمام حقوق فردی در مورد

22 - Malaise dans la civilization

۲۳ . homo hominib lupus ( جمله لاتین به معنای انسان گرگ انسان است )

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
اشیاء مادی و مالکیت و امتیازات ناپدید گردیدند ، باز هم در مورد روابط جنسی ، نوعی تملک  
انحصاری و امتیاز برای تعداد انگشت شماری از انسانها باقی می ماند . تملک و " انحصار "  
ی که در بطن خود توانایی برانگیختن نیرومندترین کینه ها را مستتر دارد .  
بنابراین فریود در تحلیل نهایی خود از علل بنیانی طغیان های اجتماعی ، برخلاف مارکس ،  
" انسان جنسی " را بر " انسان های تاریخی واقعی " مقدم می دارد و می گوید که شدت "  
سرکوب اساسی " که از سوی طبقات ممتاز به طبقات محروم تحمیل شده ، به پیدایش "  
اختلالات عصبی " می انجامد و انفجار این اختلالات عصبی ، انفجار اختلالات و انقلابات  
اجتماعی را به دنبال دارد .

بنابر این در نهایت امر ، نظریات فریود نظریات دانشمندی است سخت کوش و تجربه گرا و  
شجاع که متاسفانه بین دو جریان فکری - اجتماعی عصر خود - یعنی " رادیکالیسم  
کارگری و انسانی " و " محافظه کاری ویکتوریایی " - دومی را برگزیده است .  
اما مکتب روانکاوی و روانشناسی وین تنها به فریود ختم نمی گردد . " برویر " مخالف  
نظریات فریود در امور جنسی بود و به زندگی گذشت ، بیماران روانی و خاطرات آنها توجه  
خاصی مبذول می داشت . از نظر او هر خاطره در روان انسان حامل مقداری انرژی عاطفی  
است و عدم ابراز این خاطرات به مرور زمان باعث تراکم مقدار زیادی انرژی زاید در روان

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بیمار می گردد، که نتیجه آن بروز اختلالات روانی است. لذا برای تسکین عارضه روانی باید انرژی ها را دفع کرد و برای دفع باید خاطرات مزبور را از " ضمیر ناآگاه " به حوزه " ضمیر آگاه " منتقل نمود و با بیان آنها با اعتراف به آنها بیمار را آرامش بخشید. " فلیس " شدیداً فروید را به باد انتقاد می گرفت و اظهار می داشت که وی افکار شخصی خویش را در بیمارانش می خوانده است و به هیچ روی آمادگی پذیرش انتقاد را نداشته است. " فلیس " کشف کرده بود که در هر فردی خواه زن و خواه مرد، یک " میل جنسی دو جانبه " یا " حالت دو جنسی "<sup>۲۴</sup>، ( نر و مادگی ) وجود دارد، و هنگامی که برای نخستین بار این کشف را با فروید در میان نهاد، با اعتراض شدید او روبرو شد. اما چندی بعد با شگفتی بسیار دریافت که فروید این کشف را به خود نسبت داده و می خواهد کتابی در این باره تألیف نماید. تخصص " اتورانک " در اسطوره شناسی و " زنای با محارم " بود. به اعتقاد او ریشه اختلالات بخصوص اختلالات توأم با اضطراب، در لحظات تولد به وجود می آید، زیرا کودک در شکم مادر در مکان امنی به سر می برده و غذا را به آسودگی دریافت می کرده است، اما به محض تولد، برای دریافت غذا احتیاج به دیگری پیدا کرده و به همین سبب دچار شوک گردیده است، و تنها راه درمان او چیزی نیست جز توضیح این شوک برای بیمار، تا راه برطرف کردن آن به دست آید.

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
" آدلر " با اغراق فروید در باره اهمیت امور جنسی در زندگی توافق نداشت، از نظر او خواست انسان، تفوق طلبی و برتری جویی است و هنگامی که این خواست کامیاب نمی شود، شخص خود را زبون می یابد و دچار عقده حقارت می شود. سپس برای برطرف نمودن این عقده از طرق گوناگون اقدام می کند و اگر توفیق یافت، عقده برطرف می گردد. ولی اگر این طرق مخالف با مقررات اجتماعی معمول بود و یا ناشیانه اتخاذ شده بود، اختلالات پدیدار می شوند. آدلر در مخالفت با فروید اظهار می داشت که واخوردگی جنسی سبب اصلی پیدایش اختلالات نیست، بلکه فقدان موفقیت انسان در امر برتری جویی است که باعث تولید بیماری و اختلالات روانی می گردد.

اما اختلاف فروید با یونگ بسیار عمیق بود، فروید می خواست مطلقاً بر یونگ تسلط پیدا کند. برویر مشاور و حامی و مربی فروید بود. فلیس خویشتن را از نظر علمی کمتر از فروید نمی دانست. اما یونگ پرهیزکار که شراب نمی خورد، شاگرد فروید بود و با ناسپاسی از او جدا شد. قطع رابطه قطعی این دو در اواخر سال ۱۹۱۳ و اوایل سال ۱۹۱۴ اتفاق افتاد، زیرا هیچ کدام دیگر نمی توانستند طرف مقابل را تحمل کنند.

فروید شدیداً خردگرا بود، اما یونگ مشرب رمانتیک و عرفانی داشت و خرد ستیزی حرفه ای بود. مشرب فلسفی - عرفانی او در واقع بسیار شبیه مشرب " هانری برگسون " بود و

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
همانند او به نوعی " ویتالیسم رومانیک " <sup>۲۵</sup> اعتقاد کامل داشت و حتی بعضی از اصطلاحات  
برگسون نظیر " جهش حیاتی " را رسماً بکار میبرد .

فروید که خویشتن را کاشف حالات جنسی در کودکان ، اعتقاد داشت که عادات و انحرافات  
جنسی و غیر طبیعی بزرگ سالان در واقع جلوه ای است از همان حالات جنسی کودکان ، و  
به همین سبب این حالات بزرگ سالان را انحراف کودکانه می نامید . یونگ معتقد بود که  
تظاهرات و تجلیات حالات جنسی در کودکان را نباید انحرافات نامید ، بلکه باید آنها را جلوه  
های مقدماتی و نرسیده و نابالغ امور جنسی نام نهاد . از نظر یونگ " شور جنسی " یا "   
لیبیدو " همان چیزی است که برگسون آن را " جهش حیاتی " نامیده است . این انرژی  
( شور جنسی ) علیرغم نظر فروید ، نه تنها به شکل جنسی بلکه به صور گوناگون جسمانی و  
روانی مانند رشد ، تکامل ، گرسنگی و تمام فعالیت ها و علایق انسانی جلوه میکند . از نظر او  
این انرژی مشابه همان انرژی است که در فیزیک مشاهده می گردد . یونگ هر چند به امور  
جنسی نیز توجه داشت اما معتقد بود که این موضوع جزئی از شناخت حیات نفسانی و جلوه  
هایی از غرایز بشری است ، نه تمام آن .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
فروید معتقد بود که تأثیرات عمیق والدین بر کودکان یکی از علل اختلالات روانی در  
انسان ها است . اما یونگ اظهار می داشت که این تأثیرات از آن والدین حقیقی نیست ، بلکه  
زاده والدین ذهنی و خیالی انسان است که با والدین حقیقی او تفاوت دارند و در حقیقت  
ساختهٔ تحلیل افراد است .

یونگ که عقیده داشت " خرد " به تنهایی برای شناخت انسان کافی نیست ، سرانجام با  
انکار اولویت غریزهٔ جنسی در زندگی انسان ، از فروید جدا گردید و مکتب خاص خود را بنیاد  
نهاد که به " روانشناسی تحلیلی " یا " روانشناسی عقده " شهرت دارد ، اما در واقع چیزی  
نیست جز تظاهرات عرفان مآبانه به زبان روانشناسی .

پایه های مکتب یونگ بر مردم شناسی ، ارسطوره شناسی ، رومانیتسم ، خرد ستیزی ،  
عرفان ، " سنخ های باستانی " <sup>۲۶</sup> و " ضمیر نا آگاه جمعی " ( در قبال ضمیر نا آگاه فردی  
فروید ) استوار است .

یونگ رسماً اظهار میدارد که به موازات انحطاط شخصیت متافیزیک ، اختلالات روانی  
بازگشت می کنند و هیچ یک از بیماران من شفا نیافتند مگر هنگامی که شخصیت متافیزیک  
و آسمانی خود را بازیافتند . اعتقاد به ماوراء الطبیعه به عکس آن چه که فروید اظهار داشته ،  
عبارت از نوعی اختلال روانی نبوده بلکه حکایت از یک احتیاج عمیق و جمعی می کند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
او برای اثبات نظریات خود به شکلی اغراق آمیز از اساطیر هزاران و دهها هزار ساله یاری می  
گیرد ، و با تحلیل عارفانه آن ها می خواهد دانش هایی نظیر جامعه شناسی ، مردم شناسی ،  
فلسفه و اقتصاد را تابع روانشناسی متافیزیک خود سازد .

از نظر او " اسطوره " بیشتر جنبه شخصی دارد و زندگی را بهتر و کامل تر از " علم " بیان  
میکنند ، زیرا علوم با تصورات میانگین سروکار دارند که بسیار عمومی و کلی هستند و نمی  
توانند پاسخ گوی گوناگونی های درونی و ذاتی زندگی فرد باشند . یونگ معتقد است که  
شعور انسانی سه مرحله دارد :

الف - ضمیر آگاه

ب - ضمیر نا آگاه

پ - ضمیر نا آگاه جمعی

اما " ضمیر نا آگاه جمعی " قبل از " ضمیر آگاه " در انسان وجود داشته و تکامل یافته و  
میراث اجداد تمام انسان ها ، از همان " ضمیر نا آگاه جمعی " نشأت گرفته است . به همین  
دلیل الگوهای اساسی مجدداً در طول تاریخ تکرار گردیده است . " سنخ های باستانی "  
عبارت است از مفاهیم ، انگیزه ها ، و عواطفی که فراسوی زندگی انسان وجود دارند . " سنخ  
های باستانی " نا خود آگاهند . دماغ انسان به واسطه تجارب گذشته نوع بشر شکل گرفته

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
است و هر چند توارث از مجراهای جسمی به ما میرسد ، ولی این در واقع فرایندهای روانی  
نیاکان باستانی ما هستند که این راهها را ایجاد کرده اند . سنخ های باستانی در طول هزاران  
سال از یک حالت حیوانی جوانه زده و پدیدار گشته و شکل و سازمان یافته اند .

اساطیر بیان و تظاهر مستقیم " ضمیر نا آگاه جمعی " هستند و در میان تمام مردمان همه  
اعصار مشابه اند ، و هنگامی که انسان ظرفیت و استعداد اسطوره سازی را از دست می دهد ،  
دچار فقدان تماس با نیروهای خلاق هستی خویش می گردد . " نشانه ها " و " نمادها " (یا  
سمبول ها) و بخصوص نشانه هایی نظیر دایره ، دیسک و مکعب همیشه رمز و نشانه " کل "  
و " کمال " و " الوهیت " بوده اند ، و اشتیاق بشر به بشقاب پرنده ، نشانه اشتیاق و  
آرزومندی روح بشر است که معتقد است آسایش و درمان تنها از یک جهان ماوراء الطبیعه به  
ما می رسد و بس . زیرا این حضور اساطیر هزاران و ده ها هزار ساله است که قوانین زندگی  
هزاران ساله بشر را تعیین میکند و تحولات اقتصادی - اجتماعی را باعث می گردد نه  
بالعکس<sup>۲۷</sup> . در باره روانکاوان و مکتب روانشناسی وین سخن دیگری نداریم زیرا که

۲۷ . توماس مان در سخنرانی سال ۱۹۳۶ خود که به مناسبت هشتادمین سالگرد تولد فروید ایراد کرده نمونه زیبایی از تحلیل فروید و  
سپس یونگ و بطور کلی استفاده از اساطیر در علوم اجتماعی و فلسفی مکتب روانکاوای وین به دست می دهد . به گفته او  
کلنوپاترای مصری همان " ایشتتر " خدای بابلی و آسوری حاصلخیزی و " استارته " الهه فنیقی و خدای حاصلخیزی و زیبایی و  
عشق و یا " آفرودیت " الهه یونانی عشق و زیبایی و حاصلخیزی است . و یا سخنان عیسی بر روی صلیب همان است که قرن ها  
قبل از او داود اظهار داشته بود: ( " ای خدای من ، ای خدای من چرا مرا ترک کرده ای؟ " عهد عتیق ، مزموور ۲۲ آیه ۱ " الهی  
الهی مرا چرا ترک کرده ای ) انجیل متی ، باب ۳۸ ، آیه ۴۷).

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
سخنانمان را در باره برخورد به مسایل اجتماعی از روی مردم شناسی - روان شناسی قبلاً  
گفته ایم ، اما چون پایه و بنیان این پدیده عمیقاً ایده آلیستی بر " اسطوره شناسی " بنا  
گردیده است ، سخن را به مارکس می سپاریم که گفته است :

تمام استادان اسطوره شناسی ، نیروهای طبیعت را در خیال و وهم و به یاری خیال و وهم  
مقهور می سازند و به شکل دلخواه در می آورند و اما سرانجام هنگامی که نیروهای طبیعت  
تحت استیلا درآمدند ، آن اسطوره ها نیز ناپدید می گردند " . پس از این مقدمه اینک به  
بررسی برخی جریان های نوین که از این پایه های " فلسفی " الهام گرفته اند می پردازیم.

" آنارشیسم یا آشوب گرایی"<sup>۲۸</sup> به مثابه یک جنبش سیاسی با زیر بنایی از "فرد گرایی"  
فرانسوی، فلسفه کلاسیک آلمان، انکار گرایی و " تجلی مادی روح " هگل ، " اثبات  
گرایی " اگوست کنت ، نظریه تکامل انواع داروین ، " قرارداد اجتماعی " روسو ، و فلسفه  
"مهرورزی مسیحیت"<sup>۲۹</sup> همچون زائده ای از درون تناقضات و نتایج نافرجام انقلابات  
بورژوازی و مناسبات سرمایه داری قرن نوزدهم سر بیرون آورد و به عنوان یک جریان فکری  
به خود نمایی پرداخت . آن گاه پس از اندکی خودنمایی نافرجام در فرانسه و انگلیس و روسیه  
و ایتالیا و کمون پاریس در نیمه دوم قرن نوزدهم ، و سپس در اوایل قرن بیستم ، بعنوان

۲۸ . ما توجه داریم که آنارشیسم از جهت ریشه لغوی بهتر است دولت زدایی ترجمه شود ولی تسامحاً " آشوب گرایی " را به  
عنوان معادل برگزیدیم .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
جنبشی " ضد نظریه " <sup>۳۰</sup> و به مثابه برابر نهاد ( آنتی تز ) سرمایه داری و سوسیالیسم که هم  
زمان با هم ، هم این و هم آن را به باد انتقاد می گرفت ، از یک سو زیر ضربات خرد کننده  
" نظری " سوسیالیسم قرار گرفت و توسط مارکس از " بین الملل " اخراج گردید ، و از  
سوی دیگر در حالی که بیش از نیمی از توانایی خود را از دست داده بود ، آماج یورش های  
علمی بورژوازی گردید و باقیمانده توانایی خویش را از دست داد و با تشریفات رسمی به  
خاک سپرده شد .

اما اکنون در نیمه دوم قرن بیستم ، در حالی که همه این جنبش را مرده و فراموش شده می  
پنداشتند ، ناگهان سخت زنده و شاداب سر از گور برآورده و با فرهنگی کاملاً متفاوت با  
فرهنگ خویش در قرن نوزدهم ، بار دیگر به خودنمایی پرداخته است . این جنبش که در  
قرن نوزدهم برای جبران و پوشش فقر فلسفی خود ، فلسفه هگل را هم چون چوبی که  
انسان لنگ زیر بغل می گذارد ، بعنوان کتاب آسمانی و راهنما با خویش حمل می نمود و در  
نتیجه خود را سخت " انگار گرا " ( ایده آلیست ) نشان می داد، اکنون در نیمه دوم قرن  
بیستم ، سخت " روان گرا " می نمایند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
 او اکنون " تن‌گرایی " <sup>۳۱</sup> و " همبستگی عشق‌زا " <sup>۳۲</sup> و " روان‌جنسی " <sup>۳۳</sup> و " ضد-  
 نقش " <sup>۳۴</sup> و " اصل لذت " و " لذت جنسی " و " داروهای وهم‌انگیز " <sup>۳۵</sup> و " انسان  
 جنسی " را شالوده تفکر خویش قرار داده است. او که در قرن نوزدهم گاهی به پیروی از  
 "کروپاتکین" عنایتی به " خردگرایی " و " نظریه " و " انسان‌هایی تاریخی واقعی "  
 نشان می‌داد. امروزه از یک سو به پیروی از " باکونین " گاهی از اعمال خشونت سخن می  
 گوید و از سوی دیگر و بیشتر، سخت ضد نظریه و خرد ستیز گردیده و اولویت را به " تن  
 گرایی " و " خرده فرهنگ " <sup>۳۶</sup> و " ضد فرهنگ " <sup>۳۷</sup> و " انسان جنسی " واگذار کرده است.  
 این تحولات بنیادی سبب گردیده است که آشوب‌گرایی نوین امروزه، هم از نظر کیفیت و  
 هم از نظر کمیت، بر نیروی خویش بیافزاید، بی آن که به امر " سازمان دهی " توجهی  
 نشان دهد و از شکست‌های تاریخی خود در کمون پاریس و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل  
 قرن بیستم که ریشه در همین بی توجهی به سازمان دهی داشت، درس عبرت گرفته باشد و  
 بر قدرت سازمان دهی خود بیافزاید. این همه، تنها بدین سبب است که آشوب‌گرایی نوین  
 در بطن و نهاد خود " ضد نقش و " ضد نظریه " است. در حالیکه نظریه، از دیدگاه مارکس

31 - physiquisme  
 32 - Erogene  
 33 - Psycho sexual  
 34 - Anti - role  
 35 - Drogus hallucinantes  
 36 - Sous - culture  
 37 - Anti - culture

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
 و انگلس و لنین، وسیله ای است حیاتی که با جاذبه خود، بین " فکر " و " عمل " رابطه و  
 اتحاد برقرار می‌سازد، از نظر آشوب‌گرایی نوین، نظریه دامی فریبنده بیش نیست. دامی  
 که با رشته‌های ماهرانه بافته شده خود و با دستورهای لازم الاجرای خود، آزادی و اراده  
 انسان را فلج می‌کند و آن را از کار می‌اندازد و به مثابه بنیاد سیاسی و فکری، " افراد " را  
 بر " فرد " مسلط می‌کند. یعنی درست دست به همان کاری می‌زند که آشوب‌گرایی از آن  
 بیم دارد و شعار او ( یعنی تفوق " فرد " بر " افراد " را ) در هم می‌ریزد.

زیرا آشوب‌گرایی نوین به پیروی از روسو به " انسان طبیعی "، " انسان بدوی "، " انسان  
 غریزی " و " غریزه " و " احساس " بیشتر عنایت نشان می‌دهد تا به " انسان‌های تاریخی  
 واقعی " و " انسان اجتماعی " و " خرد گرایی ". در حالی که از دیدگاه سوسیالیسم علمی،  
 انقلابات اجتماعی زاینده قوانین رشد اقتصادی و فکری یک طبقه جدید و نیرومند (کارگران)،  
 و انحطاط و ضعف طبقه پیشین ( بورژوازی ) است، از دیدگاه آشوب‌گرایی انقلابات اجتماعی  
 زاینده تمایلات ذهنی و غریزی و همیشگی احساسی انسان‌ها است. از دیدگاه آشوب‌گرایی  
 نوین " سرشت انسان " بیشتر سرشتی " طبیعی " و " طبیعت‌گرا " ست تا خردگرا و جامعه  
 گرا. از این رو است که آشوب‌گرایی نوین به " شورمندی و " عطوفت " <sup>۳۸</sup> و " ناجواب " <sup>۳۹</sup>

38 - Emotivite  
 39 - non - response

در جست و جوی منابع فکری آنارشیشم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بیشتر عنایت نشان میدهد تا به " عقیلت " و " جواب " . از این رو است که آشوب‌گرایی  
امروز که از بطن بحران‌های شدید اقتصادی و فکری امپراطوری‌های بزرگ مالی و صنعتی  
بیرون آمده ، در حالی که شدیداً از بی عدالتی رنج میبرد ، به مثابه جنبشی ضد سیاسی و ضد  
نظریه که هم زمان با هم ، هم سرمایه داری و هم سوسیالیسم را آماج حملات خود قرار  
میدهد و هر دو را نفی میکند ، نه توانایی آن را دارد و نه آن تمایل را که راه حلی نهایی  
عرضه دارد و تصویری از کم و کیف جامعه آرمانی خود که باید جایگزین دو نظام نام برده  
گردد ، به دست دهد .

از این رو است که آشوب‌گرایی نوین بر خلاف آشوب‌گرایی قرن نوزدهم سخت بی فرهنگ  
و ضد فرهنگ و ضد نقش است و تنها به نیروی جوانی خویش ، به "مهر"ی که ریشه در  
فلسفه مسیحیت دارد ، به تاریک‌ترین زوایای ذهن انسانی و " ضمیر ناآگاه " ، به خلجانات  
حاصل از مواد مخدر ، و سرانجام به خشونت حاصله از این خلجانات اتکاء می کند .

پژوهش در علل بنیادی و ذهنی این جریان نشان میدهد که سبب تحول ریشه دار ذهنی آن  
و تفاوت آشکار آن با آشوب‌گرایی کلاسیک ، چیزی نیست جز ترک پیامبران قدیمی و  
واگذاری مکان آنها به پیامبران جدید ، آشوب‌گرایی اکنون مدت ها است که هگل ، کنت ،

در جست و جوی منابع فکری آنارشیشم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
"هگل گرایان جوان " ، " ماکس اشتیرتر " <sup>۴۰</sup> ، پرودون ، باکونین ، " ویلیام گدوین " <sup>۴۱</sup> و  
" راسکین " <sup>۴۲</sup> را ترک گفته و جای آنها را به روسو ، فروید ، رایش ، فروم و بخصوص  
هربرت مارکوزه سپرده است .

بدین معنی که او " قدرت‌گرایی " <sup>۴۳</sup> را تقریباً ترک گفته و جای آن را تحقیقاً به " تن  
گرایی " و فلسفه مهرورزی مسیحیت ( و نه خدای مسیحیت ) واگذار نموده است . به همین  
سبب است که پس از چند دهه سکوت تقریبی در باره روانکاوی و فروید ، اکنون جهان شاهد  
چنان هیاهویی در باره فروید و فرویدیست‌های نوین گردیده که به احتمال در دوران خود  
فروید نیز وجود نداشته است .

آشوب‌گرایی نوین برای تغذیه ضمیر ناآگاه خود ، به عنوان نخستین منبع ، از آراء روسو در  
باره " انسان بدوی " و " انسان طبیعی " و " انسان غریزی " بهره می گیرد و سپس برای  
تغذیه " انسان جنسی " خود ، دست به سوی فروید و فرویدیست‌های جدید نظیر فروم و  
رایش و مارکوزه و " کلود لوی استروس " <sup>۴۴</sup> و مکتب " ساختارگرایی " <sup>۴۵</sup> او می یازد .  
آشوب‌گرایی نوین معتقد است که " انسان طبیعی " و " انسان بدوی " ، ذاتاً " نیک نفس " <sup>۴۶</sup>

40 - max stirner  
41 - William Gadwin  
42 - raskin  
43 - Autoritarisme  
44 - Claude Levi - strause  
45 - Structuralisme

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
و " مهوروز " بوده است و تباهی امروزی او و خودپسندی و شتاب و درندگی و ولع او در آزار و استثمار دیگران ، ریشه در جامعه و حکومت و نهادهای وابسته به آنها یعنی فرهنگ و هنر و مذهب و اقتصاد و آموزش و پرورش دارد . تمدن و فرهنگ به طور اعم ، و تمدن صنعتی بالاخص ، روح انسانی را پلید و خوار می سازد و تسلط " تکنولوژی " و " دیوان سالاری"<sup>۴۶</sup> و احزاب سیاسی و اتحادیه های کارگری بر او ، اراده و غریزه و احساس و ضمیر ناآگاه او را فلج می سازند .

تأثیر شدید آراء روسو و فلسفه مهوروزی مسیحیت و سنت های " آئین کالوین " بر این عقاید ، انکار ناپذیر است . با این همه هنگامی که آشوب گرایی نوین ، آشفته و هیجان زده میل آن می کند تا خواست های غیر قابل کنترل تاریک ترین زوایای ذهن خویش یا خواست های ضمیر تاخود آگاه و نفس اماره را بیرون بریزد ، تنها به روسو اکتفا نمی کند ، بلکه فروید و فروم و رایش و مارکوزه را نیز به یاری می طلبد و برای توجیه خویش ، انتقادات بنیادی مارکس را از جامعه سرمایه داری با تحلیل های روانی فروید و پیروان او در هم می آمیزد و برای دست یابی به این هدف ، نخست از رایش کمک می گیرد .

بخش نخستین بررسی خود را در این جا خاتمه می دهیم و در بخش دیگر به بررسی نظریات رایش ، فروم و مارکوزه می پردازیم .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند

## نظری به اندیشه های رایش ، فروم ، مارکوزه

رایش به عنوان یکی از شاگردان نامی و وفادار فروید تمام زندگی خویش را وقف مبارزه با فاشیسم و زدن پلی بین مارکس و فروید و آشتی و اتحاد روانکاوی و جامعه شناسی نمود<sup>۴۷</sup> . با این همه او همواره شاهد تضاد و نبردی دردناک در درون خویش بود و برای غلبه بر این تضاد ها مجدانه می کوشید . او از یک به سوی مارکس و طبقه کارگر کشیده می شد و از سوی دیگر به سوی فروید و نظریه اش در باره " شور جنسی " و انرژی حیاتی یا لیبیدو ، و سرانجام نظریات " برانیسلاو مالینوفسکی " <sup>۴۸</sup> ( مردم شناس نامدار لهستانی – انگلیسی ) و مکتب او به نام " کارکرد خاص " یا فونکسیونالیسم<sup>۴۹</sup> . و شاید لازم به تذکر نباشد که این دو مکتب یعنی مکتب مارکس و مکتب " کارکرد خاص " همواره در دو قطب مخالف و در

۴۷ . رایش در ۱۸۹۷ در گالیسی ( اطریش – مجارستان قدیم ) متولد شد . از ۱۹۱۸ به بعد با فروید و نظریات او آشنا شد و رسالاتی در تأیید نظریات او نوشت و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۰ مشاغل مهمی در درمانگاه روانکاوی وین داشت . از ۱۹۲۷ به بعد به عضویت حزب کمونیست اطریش درآمد و سپس در حزب کمونیست آلمان در برلین به فعالیت پرداخت . پس از آتش سوزی رایشتاک توسط فاشیست ها و اعدام و دستگیری کمونیست ها ، رایش به وین گریخت . چندی بعد به دلیل انتشار چند اثر روان گرایانه در باره پیدایش فاشیسم ، از حزب کمونیست دانمارک و آلمان اخراج گردید . چند سالی در نروژ اقامت گزید و سپس به آمریکا رفت و در آنجا با گروه های تروتسکیست تماس گرفت و بعد از آن در اوج جنبش ضد کمونیستی در آمریکا ، پس از جنگ دوم جهانی تحت تعقیب مقامات قضائی آمریکا قرار گرفت و در یک دادگاه محکوم به دو سال زندان شد ، اما پس از هشت ماه از تاریخ زندانی شدنش ، به حمله قلبی درگذشت .

48 - Bronislaw Malinowski

۴۹ **Fonctionalisme** سیر تاریخی جامعه بر اساس فونکسیون ( کارکرد ) ارگان های آن جامعه ، همانند اعضاء بدن انسان که هر یک کارکرد خاص خود را انجام می دهند . این مکتب ارتجاعی در علوم انسانی و اجتماعی آمریکا و اروپای غربی نقش بزرگی بازی می کند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
تضادی آشتی ناپذیر قرار داشته و دارند. در حالی که مکتب مارکس، "تضاد" را مهم ترین  
واقعیت جامعه می داند، فونکسیونالیسم توافق و تعادل و رضایت را مهم ترین واقعیت جامعه  
می شناسد. در حالی که مکتب مارکس نظام اجتماعی موجود را زنجیری بر پای انسان و به  
خصوص طبقه کارگر می داند، فونکسیونالیسم، نظام اجتماعی موجود را خیری می داند که  
باید بر خودپسندی ها و طغیان انسان یا طبقه شرور ( بگوئیم طبقه کارگر ) مهار زند.

رایش در کوشش خود برای آشتی و اتحاد مارکس و فروید در حالی که با تمام وجود به سوی  
نظریه شور جنسی ( لیبیدو )ی فروید کشیده می شد و در نگهداری و گسترش آن می  
کوشید در مورد " جهان شمولی " <sup>۵۰</sup> بعضی از نظریات فروید نظیر " غریزه مرگ " <sup>۵۱</sup> به  
منزله بنیان اساسی پرخاشگری فردی و لذت بردن از آزار دیگران و جنگ و قتل و تبهکاری  
و غیره و نیز در مورد تئوری " عقده ادیپ "، به سود مارکس و به زیان فروید تجدید نظر و  
در نظریات خود به نقش مناسبات و روابط اجتماعی در تکوین شخصیت فرد توجه بسیار نمود.  
با این همه رد جهان شمولی نظریات فروید در باره " عقده ادیپ " و " زنا با محارم "  
مطلبی چندان تازه و انقلابی نبود. زیرا اگر چه، هم فروید و هم لوی استروس، منع زنا با  
محارم را به منزله پایه و اساس تشکیل جامعه انسانی می دانند و به آن جنبه جهان شمولی

50 - Universalite  
51 - Instinct de la mort

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
می دهند. در عوض دانشمندان و مکاتب بسیاری بوده اند که بر حسب اتفاق هیچ گونه  
کشش و وابستگی به مارکس نداشته اند و در این مسائل با فروید مخالف بوده اند. میتوان در  
این باره از یونگ و نیز مکتب فونکسیونالیسم نام برد. یونگ بر سر مخالفت با نظریه " زنا با  
با محارم " و جهان شمولی آن حتی تا مرحله قطع ارتباط کامل با فروید پیش رفت و در میان  
پیروان مکتب فونکسیونالیسم نیز تنها مالینوفسکی اعتقاد داشت که عقده اردیپ به منزله  
شالوده جامعه " مادر سالاری " است.

از نظر رایش روانکاو و مارکسیسم لازم و ملزوم یکدیگرند و آینده روانکاو و وابسته به آینده  
سوسیالیسم است، و مرگ سوسیالیسم تنها هنگامی فرا می رسد که عنایتی به روانکاو  
نداشته باشد. زیرا جامعه سوسیالیستی تنها جامعه ای است که قادر است هم زمان با هم  
فعالیت آزادانه " فکر " و " غریزه جنسی " انسان را تأمین نماید. از نظر رایش روانکاو و  
سوسیالیسم به مثابه دو عنصر لازم و ملزوم، هم زمان با هم یکی پدیده های اجتماعی و  
دیگری پدیده های روانی را مورد بررسی قرار می دهند. با این همه او در این جا به زبان  
مارکس و به سود فروید اعلام می دارد که یاری متقابل سوسیالیسم و روانکاو تا آن مرحله  
پیش می رود که " واقعیت اجتماعی " را در زندگی روانی " فرد " جستجو میکند نه در زندگی  
روانی " افراد " .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
 رایش معتقد است که نظریه فروید در باره شخصیت انسان و تقسیم آن به سه پاره ، مظهر  
 همان دیالکتیکی است که مارکس و انگلس آن همه در باره آن قلم زده اند و از " تز " و  
 "آنتی تز " و " سنتز " سخن گفته اند . اما تضاد حاکم بر ذهن رایش و " حالت دو  
 احساسی " او که زائیده سرگشتگی دردناک بین مارکس و فروید است به او اجازه نمی دهد تا  
 به تشریح تفاوت ذاتی انواع گوناگون دیالکتیک بپردازد . در این که در نظریه فروید ، شکلی از  
 دیالک تیک وجود دارد حرفی نیست ، اما یک تفاوت جوهری دیالک تیک فروید و دیالک  
 تیک انگار گرای هگل را از دیالک تیک مارکس و انگلس جدا می سازد . اگر قرار باشکده هر  
 نوع نظریه مبتنی بر " سه پاره " ( تریاد) را دیالک تیک بنامیم ، ناچار هستیم ذکر می نیز از  
 دیالک تیک الهی مسیحیت یعنی " پدر " ، " پسر " ، و " روح القدس " و یا دیالک تیک "  
 بردیسان " و " مرقیون " به عمل آوریم ، در حالی که در باره این ها همچنان که در باره  
 فروید به اعتقاد ما می باید از " تثلیث " سخن گفت نه از دیالک تیک . سه پاره بودن و  
 تثلیث ربطی به دیالک تیک ماتریالیستی مارکس و انگلس و لنین ندارد .

از نظر رایش روانکاو و سوسیالیسم هر دو مخلوق دوران سرمایه داری هستند ، اما  
 روانکاو به اندازه سوسیالیسم مستقیماً وابسته به بنیان های مادی جامعه نیست و وابستگی  
 او به شکل غیر مستقیم است . غیر مستقیم از این نظر که به شکل نوعی اعتراض و عکس

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
 العمل در مقابل نهادهای حاکم بر جامعه سرمایه داری ، یعنی در مقابل " مرام " و  
 "فرهنگ" و " اخلاق " و " مذهب " آن که سیر حرکت آزادانه شور جنسی را سد می کند ،  
 متظاهر می گردد .

بورژوازی توانست بخش عظیم تولید فئودالی را نابود سازد و برای این کار به فلاسفه لیبرال  
 احتیاج داشت تا لیبرالیسم و اخلاقیات جنسی کاملاً متفاوت و مخالف آنها را در مقابل مذهب  
 و اخلاقیات کلیسا و فئودالیتته قرار دهد . اما بورژوازی به محض آن که رقیب خود را سرکوب  
 نمود و خود به قدرت رسید ، با رقیب تازه ای به نام پرولتاریا روبرو شد که خویشتن را گورکن  
 بورژوازی می دانست . در این مرحله بورژوازی دوباره به سوی مذهب روی آورد تا به یاری  
 خداوند ، طبقه کارگر را سر جای خویش بنشانند . بورژوازی با احیاء قوانین "اخلاقی- مذهبی"  
 عصر فئودالیسم ، خویشتن را از توده های عظیم انسان ها جدا نمود و احتیاجات جنسی را هر  
 چه بیشتر محدود کرد . او اصل لذت و اصل جنسی را محکوم و سرکوب نمود و به تبلیغ  
 "تک همسری " و " حفظ عفت دختران " و "کف نفس " دست زد . اخلاقیات بورژوازی  
 احتیاجات جنسی مرد را قطعه قطعه و احتیاجات جنسی زن را سرکوب نمود و دوران واپس

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
زنی غرایز و "افسردگی و آشفتگی روانی" و "سرکوب اساسی" و "سرکوب اضافی"<sup>۵۲</sup> و  
"ارضای نکردن"<sup>۵۳</sup> آغاز گردید .

بدین ترتیب "پس راندگی غرائز جنسی"<sup>۵۴</sup> و پراکنده شدن شور جنسی مردان که در دوران  
فئودالیتیه و زیر سلطه کلیسا معنای اقتصادی فئودالی داشت ، در مرحله سرمایه داری معنای  
اقتصادی این نظام را پیدا نمود . رایش معتقد است که واپس زنی و سرکوبی جنسی و پس  
راندگی جنسی نوعی بیماری است که هم استثمارکنندگان و هم استثمار شوندهگان را در بر  
می گیرد . به عبارت دیگر او ناچار است هم بورژوازی و هم پرولتاریا را در دام خود گرفتار  
سازد. و بورژوازی با آن که تمایلی به اطاعت از او ندارد . از آن جا که این پدیده و این بیماری  
زائیده خواست ها و قوانین خود اوست . ناچار در ظاهر به آن گردن می نهد اما در باطن از  
طریق فحشای رسمی در درون خود - نوعی فحشاء که جنبه شغلی ندارد ( و هدف از آن تنها  
اصل لذت است ) به ارضای حوائج جنسی خود دست می زند . اگرچه باید اضافه کرد که از نظر  
تاریخی " واپس زنی " و سرکوب جنسی " بسیار کهن تر از استثمار یک طبقه به دست  
طبقه دیگر است .

52 - repression Supplémentaire  
53 - Insatisfaction  
54 - Le Rofoulement

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بنابر این رسالت سوسیالیسم عبارت است از اهدای آگاهی اقتصادی به استثمارشوندگان و  
رسالت روانکاوی عبارت است از اهدای آگاهی جنسی در باره علل سرکوب جنسی به همین  
طبقات . رایش می افزاید که این مطلب به صراحت در کتاب " وضع طبقه کارگر در  
انگلیسی " اثر انگلس آمده است که تنها شرایط اجتماعی دردناک پرولتاریای انگلیس ، شرایط  
جنسی او را نیز تعیین می نمود و بر آن اثر می گذاشت . امروزه همین مسئله گریبانگیر  
"پرولتاریای ژنده پوش " یا "لومین پرولتاریا" شده است . هر چند باید اضافه نمود که  
تحولات بنیادی سرمایه داری با هماهنگ کردن پرولتاریا با فرهنگ بورژوازی یعنی فرهنگ  
مسلط همراه بوده و واپس زنی و سرکوب جنسی عمیقاً در پرولتاریا نیز نفوذ نموده است .  
بنابر این رایش علیرغم تمام علاقه اش به پرولتاریا و علیرغم تمام امتیازاتی که در تحلیل  
خود از جوامع سرمایه داری و دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا ، در ظاهر به زیان فروید به  
مارکس میدهد ، در باطن همچنان بمثابه یک فروید گرای معتقد باقی می ماند و در تحلیل  
خود از جامعه بورژوایی در ظاهر در چهره یک مارکسیست و در باطن در چهره یک فروید گرا،  
به تحلیل تضاد و آشتی ناپذیری " اصل لذت " و " اصل جنسی " انسان ها با " اصل  
واقعیت " حاکم بر جامعه دست می زند .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
از دیدگاه او " اصل واقعیت " مخالف و مانع ارضاء احتیاجات و خواست های اساسی انسان  
است و هنگامی که این احتیاجات ارضاء نگردد ، انسان یا به جستجوی مسائل دیگری برای  
ارضاء خود دست می زند و یا بالاجبار ارضاء احتیاجات را به تعویق می اندازد . اصل واقعیت  
شالوده جامعه بورژوازی است و در نتیجه سرکوب و واپس زنی و محرومیت و محدودیت را به  
طبقه کارگر تحمیل میکند . تحمیل فشار " اصل واقعیت " به طبقه کارگر از سوی بورژوازی  
و قبولاندن اجباری این اصل بمثابة اصل خدشه ناپذیر جامعه ، از نظر روانکاوی چیزی نیست  
جر قبولاندن درستی قوانین و مناسبات حاکم بر جامعه ، یا بهتر بگوئیم قبولاندن صحّت و  
قانونی بودن استثمار طبقه کارگر به دست بورژوازی و خدشه ناپذیری آسمانی و ازلی و ابدی  
استثمار انسان به دست انسان .

" واپس زنی و سرکوب جنسی " چیزی نیست جز کشمکش که میان دوپاره از شخصیت  
انسان یعنی "من" و "او" می گذرد . " من " " جوهر " و " طبیعت " مادی دارد . او در  
ارضاء خواست ها و اعمالش آزادی ندارد و وابسته به پدیده های زیستی و پدیده های  
اجتماعی ، یعنی وابسته به " او " و " فرامن " است . " من " ناتوان تر از آن است که بر  
" غریزه " تسلط یابد و یا با " اصل واقعیت " به مبارزه برخیزد . کشمکش درونی درست به

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
همین دلیل آغاز می شود و " من " که از قوانین اجتماعی پیروی می کند برای آن که نابود  
نگردد ، " غریزه " و " او " را پس می راند .

بنابر این واپس زنی و سرکوب جنسی زائیده تضادی است که حل آن در " ضمیر آگاه " امکان پذیر نیست و چون از " ضمیر آگاه " رانده می شود ، به سوی " ضمیر ناآگاه " می  
شتابد ، اما ضمیر " ناآگاه " نیز تنها توانایی آن را دارد که برای حل این کشمکش و تضاد ،  
راه حلی موقتی ( و نه پایدار ) یعنی راه حلی ناقص بیابد . در همین نقطه است که نخستین  
نشانه های بیماری روحی و " در هم ریختگی عصبی " پدیدار می گردند . یعنی نشانه های  
تولد بیماری مهمی که منشاء جنبش ها و طغیان های اجتماعی است و به عقیده رایش ،  
مارکس به شکلی اسف آور ، آن هم بدین دلیل که روانکاوی در حوزه فعالیت او قرار ندارد ، از  
آن غفلت کرده است . رایش خود غافل بوده که مارکس می خواسته است پدیده های  
اجتماعی را با قوانین اجتماعی توضیح دهد نه با قوانین روانی.

نظریات روانکاوانه و جامعه شناسانه رایش و تضاد آن با جامعه شناسی و روان شناسی مارکس ،  
در تحلیل هایی که او از جوامع سرمایه داری اروپای پس از جنگ و تولد فاشیسم به دست  
داده ، بسیار روشن بیان گردیده اند . در حالی که مارکسیست ها وضع اجتماعی و اقتصادی  
پرولتاریا را شالوده و بنیان و عامل اصلی جهت گیری سیاسی این طبقه می دانستند و معتقد

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
به وجود ارتباطی دقیق و علمی بین فلاکت اقتصادی او و روحیات و شیوه فکرش و لذا  
گرایش او به مواضع انقلابی بودند ، رایش به تحلیل نقش عملکرد فرهنگ بورژوازی و تأثیر  
آن بر پرولتاریا دست می زد و از انتقال این فرهنگ حاکم از نسلی به نسل دیگر و رسوخ آن  
در هر نسل ، حتی در پرولتاریا سخن می گفت .

از نظر او سرکوب شور جنسی کودکان و جوانان از سوی اخلاقیات بورژوازی ، بیانگر چیز  
دیگری نیست جز رسوخ و تأثیر قوانین قدرت طلب جامعه طبقاتی ، برای حفظ امتیازات  
طبقات استثمارگر . اما این سرکوب ، توانایی استمرار و دوام جاودانی ندارد و سرانجام روزی  
به نقطه انفجار خواهد رسید و با انفجار خود ، جامعه و طبقات استثمارگر را نیز که وظیفه  
سرکوبی جنسی و اقتصادی را همزمان با هم دارند منفجر خواهد نمود .

بدین ترتیب رایش علیرغم تمام احتراماتی که برای مارکس و طبقه کارگر قائل می شود و  
سعی می نماید بین " انسان جنسی " فروید و " انسان های تاریخی واقعی " مارکس رابطه  
و اتحاد برقرار نماید ، سرانجام در پایان تحلیل خود ، در حالی که عنایت بیشتری به " انسان  
جنسی " ابراز داشته ، با احترام کامل از مارکس جدا می گردد و بر تحلیل خود از جوامع به  
طور اعم و جوامع سرمایه داری به طور اخص همان نقطه پایان را می نهد که فروید نهاده

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بود. به عبارت دیگر او نیز انگیزه جنبش های اجتماعی را در " انگیزه های جنسی و به هم  
خوردگی عصبی " می یابد .

\*\*\*

پس از این آشنایی کوتاه با نظریات رایش ، اینک به بررسی عقاید و نظریات ارایش فروم  
پردازیم .

ارایش فروم را ایده آلیست بورژوا ، لیبرال فردگرا ، مارکسیست تجدیدنظر طلب ، سوسیالیست  
انسان گرا ، فرویدیست تجدیدنظر طلب لقب داده اند . اما به نظر می رسد که عناوینی چون  
" پرودون کوچک عصر ما " و یا " روسوی کوچک عصر امپریالیسم " بیشتر برازنده قامت او  
باشد .

فروم انتقاد خود را از جوامع معاصر با وام گیری از شیوه بیان " مانیفست " مارکس و انگلس  
چنین بیان می دارد :

" شیخ یک اجتماع کاملاً مکانیزه بر عصر ما سایه افکنده است . این شیخ نه کمونیسم است  
و نه فاشیسم . شبیحی است که هدف غایی آن تولید مادی و حداکثر مصرف است " . او برای  
اثبات نظریه خود از یک داستان تمثیلی " فرانتس کافکا " به نام " قانون " بهره می گیرد .  
مردی روستایی به جلوی درِ قانون ( تمثیلی از بهشت موعود ) می آید و قصد دخول می کند.

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
دربان (یا پاسبان) می گوید که نمی تواند اجازه ورود دهد. مرد با آن که در قانون باز است  
می اندیشد تا هنگام صدور اجازه ورود در انتظار بماند و بدین ترتیب روزها و سال ها انتظار  
می کشد و پیوسته اجازه ورود می طلبد و جواب منفی می شنود تا عاقبت پیر می شود و در  
آستانه مرگ قرار می گیرد. اما در آستانه مرگ، برای نخستین بار موضوعی به ذهنش خطور  
می کند و با حال ضعف از پاسبان می پرسد: "اگر هرکسی خواهان قانون است، چطور در  
طی این همه سال ها، کس دیگری به جز من تقاضای ورود نکرده است؟" و پاسبان که  
مرگ زودرس او را دریافته بود نعره می کشد: "از اینجا هیچ کس به جز تو نمی توانست  
داخل شود، چون این در ورود را برای تو درست کرده بودند. حالا من می روم و در را می  
بندم". و داستان تمام می شود<sup>۵۵</sup>.

از نظر فروم با پیروزی جوامع مکانیزه، "فردیت" و "خلوت" انسان از میان برداشته می  
شود و احساس ما نسبت به دیگران تنها به یاری روش های روانی و یا داروهای وهم انگیز  
بیان می گردد. انسان نظارت خود را بر نظامی که اختیار کرده است از دست می دهد و  
هدفی نمی طلبد جز تولید و مصرف، نه چیزی آرزو می کند و نه چیزی آرزو نمی کند، با

۵۵ این شاهکار دو صفحه ای را صادق هدایت ترجمه و در شماره ۱۱ و ۱۲ مجله سخن سال اول، مرداد و شهریور ۱۳۲۲ به چاپ  
رسانده است. همچنین مجموعه نوشته های پراکنده صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۴ ص ۱۴۲ - ۱۴۰ (جمله های داخل  
گیومه با حفظ رسم الخط آن مرحوم از همین کتاب نقل شده است).

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
پیروزی بر طبیعت، وقت سلطه بر آن پیروزی ها در رسیده است، اما تأکید یک جانبه بر  
تکنیک و مصرف گذاشته شده و انسان پیوستگی با خود و زندگی را از دست داده و با از دست  
دادن ایمان مذهبی و ارزش های انسانی تمام هم خود را بر ارزش های مادی و تکنولوژیک  
قرار داده است. ماشینی که انسان ساخت آنچنان نیرومند شد که برنامه های انسان را تنظیم  
کرد و بدین ترتیب پدیده ای به نام "کلان ماشین" <sup>۵۶</sup> پدید آمد.

این بلایا همگی زاده انقلاب صنعتی است. در این انقلاب انسان آموخت که چگونه جای  
نیروی عضلانی و حیوانی را با نیروی مکانیکی عوض کند. اما ویژگی انقلاب علمی - فنی  
در این است که تفکر و اندیشه ماشینی را جانشین تفکر و اندیشه انسانی کرد و انسان دچار "ماتریالیسم  
شادخواری" گردید. در این مرحله اکثریت مردم از رفاه کامل برخوردارند و آن  
عده که در بخش های عقب افتاده جامعه هنوز در شرایط نامناسب زندگی می کنند (بگوئیم  
پرولتاریا و سایر رنجبران) احتمالاً در آینده قابل پیش بینی به اکثریت مرفه خواهند پیوست!  
زیرا هم اکنون در پیشرفته ترین کشورهای صنعتی نظیر آمریکا کارگران زندگی مرفهی دارند  
و اشتباه مارکس نیز - به عقیده فروم - در همین امر نهفته بود. زیرا در این کشورها کارگر  
و کارفرما سیگار یکسان دود می کنند و اتومبیل یکسان سوار می شوند.

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
اما نقص این جوامع در این است که انسان به " انسان مصرف کننده " <sup>۵۷</sup> بدل می شود که  
هدفی جز بیشتر داشتن و بیشتر مصرف کردن ندارد. این جامعه هم چیزهای فراوان بی خود  
و هم انسان های فراوان بی خود فراهم می کند زیرا هنگامی هم که مشغول تولید چیزی  
نیست مشغول مصرف چیزی است و به همین دلیل انسان به موجودی انفعالی و کنش پذیر  
مبدل می گردد.

این حالت انفعالی و کنش پذیر به " از خود بیگانگی " منجر می شود و در نتیجه انسان به  
موجودی مبدل می شود فاقد قدرت و تنها و مضطرب که احساس " همسازی " و " خود  
شناسی " در او کاهش پیدا کرده و فاصله ای عظیم بین کنش " مغزی - فکری " و تجربه  
" عاطفی - هیجانی " او ایجاد می گردد.

تفکر منطقی اگر صرفاً منطقی باشد عقلایی و معقول نیست، زیرا که " هیجانانگیز " نیز  
میتواند عقلایی و معقول باشد. خرد و منطق آمیزه تفکر عقلایی و احساس است و اگر این  
دو کنش - تفکر عقلایی و احساس - از هم جدا بیفتند، تفکر به یک فعالیت " منشعب " <sup>۵۸</sup>،  
و احساسات به شهوات عصبی تبدیل می شود و به زندگی آسیب می رساند و سرانجام به  
بیماری یا به یک " شیروفرنی " منجر خواهد شد ( یعنی بیماری تقسیم خاطر ).

57 - Homo consumensis  
58 - schioid

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
جامعه سرمایه داری از یکسو مبتنی بر اصل آزادی سیاسی و از سوی دیگر مبتنی بر آزادی  
بازار ( به منزله تنظیم کننده اقتصاد جامعه ) و در نتیجه مبتنی بر آزادی مناسبات اجتماعی  
است. در این جامعه سرمایه های بزرگ، پیوسته سرمایه های کوچک تر را می بلعد و یک  
" دیوان سالاری " مجهز به وجود می آورند. با پیدایش اتحادیه های کارگری، کارگران نیز  
استقلال و فردیت خود را از دست می دهند زیرا در این مرحله، این نه کارگر بلکه  
سندیکااست که در برابر غول های صنعت قرار می گیرد. در نتیجه ابتکار امور هم در جهان  
سرمایه داری و هم در جهان کار از " فرد " به " دیوان سالاری " منتقل می گردد و  
سرانجام انسان هم با خود و هم با انسان های دیگر و هم با طبیعت بیگانه می شود و به  
" کالا " مبدل می گردد. این مسئله در مورد عشق هم صادق است زیرا آدم های مصنوعی  
نمی توانند دوست بدارند. پس راه چاره چیست؟

در این جا فروم بعنوان جامعه شناس و روانشناسی که شیفته ارسطو و افلاطون و اپیکور و  
اسپینوزا و کانت و نیچه و استیونر و فروید است و از مارکس ایداً چیزی دستگیرش نشده،  
اظهار می دارد که مسائل فلسفه از مسائل اخلاق جدا نیست. زیرا شالوده های اجتماعی  
گذشته همه به نحوی با انسان در ستیز بوده و مانع رشد نیروهای خلاق او شده و رفع  
احتیاجات نفسانی و جسمانی او را به تأخیر انداخته و سرکوب کرده اند. فلسفه فروم برای رفع

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بیماری های جامعه ، تلفیقی است از افکار اومانیزم های گذشته و معاصر به یاری کشفیات  
روانشناسی و روانکاوی و علوم اجتماعی شدیداً روان زده .

از نظر فروم یگانه راه رهایی انسان به عنوان موجودی زنده و " متفکر " <sup>۵۹</sup> عبارت است از  
رهانیدن او از زنجیرهای گوناگون به یاری مسائلی نظیر عشق و عشق " زایا " ، امید ،  
شکلیایی ، رستاخیز و امید مسیحیایی زیرا زبان پیامبران همیشه زبان چاره ها و انتخاب ها و  
اختیارها است . چاره در بازگشت به مفاهیم معنوی و مذهبی است و ایجاد پیوستگی بین این  
مفاهیم با روندهای سیاسی و اجتماعی ، تجدید و احیاء علائق اولیه در انسان به خون ، به  
خاک ، به " قبیله " ، به طبیعت که در نظام " مادر شاهی " وجود داشته و بعدها در نظام  
" پدرشاهی " به پدر کبیر و رئیس قبیله و خدا و قانون تغییر شکل داده و سپس در انسان  
احساس دستیابی به احساس والاتری را پدید آورده تا به وسیله آن خود را آرامش بخشد ( این  
احساس همان مذاهب بودیسم و یهود و مسیحیت است ) .

یک نگاه به جوانب گوناگون تفکر فروم آشکار می سازد که :

۱) فروم یک ایده آلیست و خیال پرور است که جهان در ذهن او وجود دارد نه آن طور که  
سوسیالیسم علمی گفته است ، خارج از ذهن او . همان طور که " بیکن " <sup>۶۰</sup> در باره ارسطو

59 - Homo Sapiens  
60 - F. Bacon

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
گفته بود جهان ساخته ارسطو تنها در ذهن او وجود دارد و با جهان حقیقی هیچ شباهتی ندارد.  
او روند روانی را جانشین روند تاریخی می کند و می خواهد با اولی دومی را بفهمد و حال آن  
که برعکس است .

۲) از آنجا که او یک ایده آلیست خیال پرور است ، به شدت هر چه تمام تر از علوم  
اجتماعی نظیر جامعه شناسی و اقتصاد و مردم شناسی می گریزد و تنها هنگامی به سراغ این  
علوم می آید که قصد آن داشته باشد آنها را تابع روانکاوی نماید . به عبارت دیگر او هم مانند  
سایر فرویدیست ها می خواهد با " سیر در انفس " به توضیح " آفاق " بپردازد و حال آنکه  
با سیر آفاقی ، سیر انفسی را می توان توضیح داد .

۳) از آنجا که او قصد آن دارد علوم اجتماعی را تابع روانکاوی نماید و به این علوم سخت  
بی اعتناست ، تحلیل هایش از جوامع صنعتی پیشرفته و نظام سرمایه داری نمونه ای است از  
تحلیل های دانشمندان آمریکایی ، یعنی تحلیل هایی سطحی که از رفتن به عمق می  
هراسد. او از جوامع صنعتی پیشرفته ، از کلان ماشین و از زندگی کامپیوتری صحبت می دارد  
بی آن که شهامت آن را داشته باشد از امپریالیسم ، انحصارات بزرگ و کارتل ها و تراست  
ها، " سرمایه مالی " و " تضاد کار و سرمایه " سخنی به میان بیاورد . او از " جزء " صحبت  
می دارد تا سکوتی کامل را در باره " کل " یعنی نظام سرمایه داری رعایت نماید . زیرا اگر

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند توجه داشته باشیم فروم تنها به انتقاد از زندگی ماشینی و کلان ماشین و دیوان سالاری می پردازد و چنان که قبلاً دیدیم یکی از راههای چاره که برای فرار از این موقعیت پیشنهاد می نماید عبارت است از احیاء و رجوع به " فردگرایی " که در حقیقت عبارت باشد از مادر فلسفی بورژوازی که فلاسفه قرن هیجدهم فرانسه نظیر ولتر و دیدرو و هولباک و روسو آن همه در باره آن قلم زده اند . به عبارت ساده تر فروم در عمق اندیشه خود علیه نظام سرمایه داری حرکت نمی کند ، بلکه او در زمره آن گروه از متفکران جامعه سرمایه داری غرب است که از سرمایه داری انحصاری و امپریالیستی زده شده و آرزوی بازگشت به سرمایه داری در مرحله اول یا مرحله " رقابت آزاد " را دارد .

۴) فروم هنگامی از بی اعتنایی یا بی اطلاعی خود از علم اقتصاد و علم جامعه شناسی پرده برمی دارد که صریحاً اظهار می دارد که جوامع صنعتی پیشرفته زندگی مرفهی به کارگران هدیه نموده و این کارگران هیچ شباهتی به پرولتاریای گرسنه و انقلابی مارکس ندارند و در آینده نزدیک آن بخش از پرولتاریا نیز که هنوز گرسنه مانده است به این گروه های مرفه خواهد پیوست . اما میتوان سؤال نمود چرا؟ چگونه ؟ چرا نه ؟ و به چه قیمتی ؟ و آیا نمی توان اظهار داشت که فروم در حقیقت از اقتصاد و جامعه شناسی ، از تضاد کار و سرمایه و در نهایت از عبارت " امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری " هیچ نفهمیده است ؟

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند ۵) فرم از تبدیل " انسان متفکر " به " کالا" در جوامع صنعتی سرمایه داری سخن می راند بی آن که اظهار دارد که این کشف از آن او نیست و مدت ها قبل از او " لوکاچ " با استفاده از هگل و مارکس از " شیئی شدگی " انسان در جوامع سرمایه داری سخن گفته بود . علاوه بر آن فروم با نوعی سهل انگاری و ساده اندیشی آمریکایی وار توجه نداشته است که از نظر " لوکاچ " تفاوت عظیمی است بین " آگاهی طبقاتی " در مارکسیسم و " خودآگاهی روان شناسانه " در روانکاوی ، و تنها سازشکاران می توانند " خودآگاهی روان شناسانه عملی فرد پرولتر " را با " آگاهی طبقاتی پرولتاریا " یکی بدانند .

۶) از آنجا که فروم اظهار می دارد که " کلیشه های راست و چپ " ( یا کمونیسم و سرمایه داری ) معانی خود را از دست داده اند و انسان در جستجوی راه تازه ای است . زیرا حتی سیستم صنعتی کردن روسیه توسط استالین و همین سیستم در چین نیز نمونه ای از " کلان ماشین " بوده است ، او را آنارشیستی متعلق به قرن نوزدهم و یک " پرودون کوچک " می یابیم که از پرولتاریا وحشت دارد و هم زمان با هم ، هم سرمایه داری و هم سوسیالیسم را مورد انتقاد قرار می دهد ، بی آن که آن توانایی فلسفی ، اقتصادی ، جامعه شناسی را داشته

61 - Lukacs

۶۲ Verdinglichung ( به آلمانی ) و Projection dans robjet ( به فرانسه ) . برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به کتاب لوکاچ به نام " تاریخ و آگاهی طبقاتی " Histoire et conscience de classe ، فصل چهارم با عنوان " چیزشدگی و آگاهی پرولتاریا " .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
باشد تا طرحی علمی از جامعه دلخواه خود بدست دهد و در طرح و تصویر این جامعه دلخواه ،  
همانند " هگلیمان جوان " از مفاهیم مجرد فلسفی ، اخلاقی نظیر آزادی ، مذهب و معنویات ،  
امید ، شکیبایی ، رستاخیز مسیحیایی و غیره بهره نگیرد و به مفاهیم عینی توجه نماید .

۷) فروم را " روسو کوچک " نامیده ایم از این نظر که به عنوان یک روانکاو فرویدیست و  
یا یک پیرو روسو ، در عمق اندیشه خود به " انسان بدوی " و " انسان طبیعی " و " غریزه  
و احساس " و " شورمندی و عطوفت " پیش از " انسان اجتماعی " و " عقلیت " علاقه  
نشان میدهد و به نوعی آرزوی بازگشت به زندگی انسان بدوی را دارد . اما فروم تنها به  
روسوی جوان که رسالتی نظیر " در باره هنرها " و " در باره منشاء عدم مساوات انسان ها "  
نوشته و در آنها از غریزه و عطوفت و انسان طبیعی دفاع نموده ، توجه داشته است ، نه به  
روسوی پخته که " قرارداد اجتماعی " را نوشته و مدافع انسان اجتماعی و عقلیت شده است .  
و آخرین سخن اینکه هنگامی که فروم اظهار می دارد : " ما در آرزوهایمان در باره ادامه  
حیات جسمانی ، از انگیزه ها و غرایز زیست شناسانه نهفته در درون خود پیروی می کنیم که  
از هنگام پیدایش ماده زنده و طی میلیون ها سال تحول در ما بوجود آمده است " در واقع  
پرده از نفوذ پدیده ای در افکار خود بر می دارد به نام برخورد از دیدگاه روانکاوی و زیست

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
شناسی و فروید و یونگ در علوم اجتماعی و انسانی که ما در ابتدای مقال از آن سخن گفته  
ایم .

\* \* \*

هربرت مارکوزه نیز مانند ویلهلم رایش و اریش فروم ، تحلیل خود را از جوامع سرمایه داری ،  
در ظاهر با انتقاد شدید از آنها آغاز می کند . او با استناد به تحولات فکری بعضی از فیلسوفان  
و جامعه شناسان نظیر " جنتیله " <sup>۶۳</sup> ، " هایدرگر " <sup>۶۴</sup> و " هوسرل " <sup>۶۵</sup> اظهار می دارد که  
فلسفه بورژوازی یا لیبرالیسم و " استبداد همه گیر " <sup>۶۶</sup> نه تنها خصم یکدیگر نیستند بلکه  
" ذات " یا " جوهر " ی یگانه <sup>۶۷</sup> دارند و هر دو خصم مشترک خویش را در وجود مارکسیسم  
می یابند . زیرا هم لیبرالیسم و هم توتالیتاریسم ( استبداد همه گیر ) ، کیش نظام سرمایه  
داری هستند .

با این تفاوت که لیبرالیسم در دوران جوانی سرمایه داری با هر گونه دخالت دولت در امور  
اقتصادی مخالف بود ، و لیبرالیسم پخته و با تجربه امروزی ، زیر فشار رادیکالیسم کارگری ، با  
هراس بسیار دولت را به دخالت در امور فرا می خواند تا برای سرکوب پرولتاریا و سوسیالیسم ،

63 - Gentile  
64 - Heidegger  
65 - Husserl  
66 - Totalitarisme  
67 - Lessence Unique

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
بساط " رقابت آزاد " و " بازار آزاد " را بر چینه و انحصار اقتصادی و نظامی و سیاسی خاص  
خود را برقرار سازد .

تحلیل نادرست مارکوزه از جوامع سرمایه داری و بخصوص ناتوانی او در درک تفاوت جوهری  
دموکراسی بورژوازی و فاشیسم ، نمایشگر آن است که او همان اشتباهی را مرتکب می شود  
که بعضی از اعضاء حزب کارگر انگلیس و " سوسیالیست های فابیان " <sup>۶۸</sup> نظیر  
"هارولد لاسکی " در سال های ۴۰-۱۹۳۰ مرتکب شدند و بعدها به اشتباه خود اعتراف  
کردند.

مارکوزه در جهت گیری به ظاهر انقلابی خود سعی می کند رفتاری شبیه رفتار مارکس به  
خود بگیرد . او همان گونه که مارکس فلسفه " مجرد " و " ناب " هگلیمان جوان و فویرباخ  
را در کتاب " ایدئولوژی آلمانی " به باد انتقاد می گرفت و آن ها را به غرقه شدن در  
انتزاعیات فلسفی متهم می کرد ، برخی از جریان های فلسفی معاصر بورژوازی از جمله  
" اثبات گرایی منطقی " مکتب وین و رهبران آن " کارناپ " <sup>۶۹</sup> ، " ویتگنشتاین " <sup>۷۰</sup> ،

۶۸ Fabian جنبش سوسیالیست های نرمخوی انگلیسی که معتقدند دست یابی به سوسیالیسم با روش های مسالمت آمیز و به شکل  
بطنی امکان پذیر است بی آنکه احتیاجی به اعمال قهر و خشونت باشد . برنارد شاول نامدارترین پیروان این مکتب بود . آن ها نام  
خود را از نام فابیوس سردار نامی رومی اخذ کرده اند که در جنگ با هانیبال روش احتیاط را به کار می برد .

69 - Carnap  
70 - Wittgenstein

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
"اوستین" <sup>۷۱</sup> ، " ریله " <sup>۷۲</sup> و " شلیک " <sup>۷۳</sup> را به سبب نادیده انگاشتن حقایق تاریخی و اجتماعی  
قرن بیستم به باد انتقاد می گیرد . اما در نهایت امر ، خود مارکوزه نیز به عنوان فیلسوفی که  
شیفته ارسطو و کانت و هوسرل و هایدگر است ، علیرغم تمام لاف و گزاف های به ظاهر  
انقلابی ، در حد همان هگلیمان جوان و پیامبران دروغین "چپ نو " و آشوب گرای قرن  
نوزدهم نظیر " ماکس اشتیرنر " باقی می ماند .

او انتقادات خود را از جوامع سرمایه داری معاصر ، با تحلیل شکاف عمیق میان جهان درون و  
برون فرهنگ بورژوازی آغاز میکند و سپس به تحلیل نمودن و روانکاوی و آزادی و رابطه  
آزادی با لذت و انسان جنسی می پردازد .

چکیده نظریات او در باره مسائل فوق الذکر ، کم و بیش در حد همان نظریات فروید و رایش  
و فروم است ، با این تفاوت که کم و بیش مطالبی نیز به آنها افزوده و آب و رنگی امروزی و  
به ظاهر انقلابی به آنها زده است . و این کار در واقع نوعی حيله است از سوی مارکوزه ، این  
" هگلین جوان " امروز ، برای پرداخت کفاره گناهانی که در زمان رهبری یکی از مهمترین  
ادارات سازمان " سیا " مرتکب شده بود .

71 - Austin  
72 - Ryle  
73 - Schlick

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
مارکوزه در تحلیل " تمدن " و " عشق " و " آزادی " به پیروی از فروید اظهار می دارد که  
ذات انسان " لذت جو " است و در جستجوی این لذت پیوسته با شکست روبرو می گردد .  
زیرا مقررات تحمیلی جامعه و تمدن ، او را وادار به " کف نفس " و " سرکوب و واپس زنی  
جنسی " می کند . آزادی و لذت وابسته یکدیگرند ، اما هم فیلسوفان اخلاق گرا در یونان  
باستان و هم فیلسوفان بورژوازی ، چون به ناتوانی انسان در برابر جامعه و محیط پی برده  
بودند ، هر گونه شادی و لذت را بمثابة " هدف اصلی " یا " هدف شایسته انسانی " که  
وابسته به کیفیات محیط و جامعه و تمدن باشد مردود دانسته اند .

بورژوازی نیز با اخلاقیات خاص خود " اصل لذت " را که انسان با تمام وجود خواستار آن  
است ، بیشتر از نظام های پیشین محدود نموده و مهار زده است . علاوه بر آن " لذت "  
انسان عضو جامعه سرمایه داری ، وابسته به آسایش محدود او از " کار " و " بازار " است .  
بدین معنی که " لذت " با ایام آسایش و فراغت توأم است و به همین دلیل سخت بی ارزش  
است . و این بی ارجی در هیچ زمینه ای به اندازه روابط جنسی ژرف و دردناک نیست .

جامعه سرمایه داری توانایی آن را ندارد تا " اصل لذت " را به انسان ها هدیه نماید . این  
ناتوانی از یک سو به رابطه بین " لذت " و " آزادی " و از سوی دیگر به ناسازگاری " لذت  
فردی " با " لذت جمعی " بستگی دارد . از این رو این نظام اجتماعی ، نظامی بهره کش و

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
آلوده به تمایلات خشن رقابت آمیز و جدایی برانگیز است ، و به همین دلایل خویشتن را  
ناچار می بیند تا اصل لذت را سرکوب نماید و آن را در راه اهداف فردی به کار اندازد ، و  
باعث سرخوردگی انسان و " افسردگی و آشفتگی روانی " او گردد .

از این رو چون علاقه انسان به اصل لذت به " بیرون افکنی " یا " فرا افکنی " <sup>۷۴</sup> نیست ،  
در عالم خیال و خواب و پندار باقی می ماند و تنها در همین عوالم است که میتوان شاهد  
بازگشت امیال و غرایز واپس زده و سرکوب شده در زندگی انسان بود. در این حالت ، شکل  
اصل لذت جنسی نه تنها تغییر می یابند ، بلکه شور جنسی یا لیبیدو بر تمام روابط انسانی و  
اجتماعی انسان مسلط می گردد . مارکوزه در تحلیل خود از جوامع سرمایه داری ، هر چه  
بیشتر از مارکس دور و به فروید و رایش و فروم نزدیک می گردد . اما برای آنکه به افکار  
ارتجاعی خود بیشتر رنگ سرخ بزند و عقاید راست گرا را در بسته بندی چپ بیچد ، گاه گاه  
در هر نقطه که نظریات فروید را پاسخگوی مسائل روز نمی یابد ، آنها را ترک می گوید .

برای مثال ، او برخلاف رایش با نظریه فروید در باره غریزه مرگ موافق است ، اما در موارد  
دیگری با فروید از در مخالفت در می آید . هم از نظر فروید و هم از نظر مارکوزه ، عوامل  
برانگیزنده غریزی انسان با " او " که ریشه در ساختمان زیست شناسانه دارند ، هم زیر فشار  
" فرمان " یعنی زیر سلطه و فشار تربیت محیط خانواده و اوامر و نواهی پدر و مادر که در

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
وجدان متجلی می شوند ، و هم زیر سلطه و فشار " من " که می کوشد تعادلی بین خواست  
های سرکش و غیر معقل " او " و " فرامن " یا بخش اخلاقی و قضایی شخصیت انسان  
ایجاد کند ، مهار و سرکوب می شوند .

در این مرحله فروید و به دنبال او مارکوزه می اندیشند که اندیشه اساسی انسان مبتنی بر دو  
تعارض و تباین و اختلاف است . نخست تعارض و تباین بین " آزادی " و " اصل لذت " ،  
و دیگری بین " غرایز " (" اصل جنسی " و " شور جنسی ") با " تمدن " یا به عبارت دیگر  
جامعه و نظام حاکم .

در این نقطه مارکوزه اختلاف کوچکی با فروید پیدا می کند ، اختلاف کوچکی که در عین  
حال عوارض ناگواری در بر دارد . در حالی که فروید وابستگی انسان به هر گونه " تمدن "  
یا " نظام اجتماعی " را که تواناتر و بزرگ تر از روابط خصوصی بین زن و مرد باشد ، مساوی  
با سرکوب اجباری " اصل جنسی " می داند ، و به موازات آن رهایی " اصل جنسی " و  
ارضاء کامل خواست های شهوی و غیر معقول " او " را مساوی با نابودی نظام اجتماعی یا  
تمدن می داند ، مارکوزه خواهان آن نظام اجتماعی آرمانی است که در آن انسان و مناسبات  
انسانی ، فارغ و آزاد از هر گونه قید و بند مقررات اجتماعی و اخلاقی و اوامر و نواهی " من " ،  
به سیراب کردن بی حد و مرز غرایز شهوی و جنسی بپردازد .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
در حالی که در بطن نظریات فروید نوعی عشق و علاقه به " پرهیزکاری " و " فرزانیگی " و  
" واپس زدن و سرکوب " و " کف نفس " و " اخلاق عالی " و عشق به حفظ تمدن نهفته  
است ، در بطن نظریات مارکوزه نوعی عشق بی پایان به " تن گرایی " و " همبستگی عشق  
زا " و " ضد نقش " و " ناپیرواستگی " و تخریب تمدن نهفته است . به عبارت دیگر در حالی  
که فروید با وجود تمام نارسایی ها و کاستی های تمدن ، انسان را به سرکوب غرایز و شرکت  
در جامعه و تمدن فرا می خواند . مارکوزه غرقه در آشوب گرایی غریزی و جنسی ، انسان را  
دعوت به ترک و تخریب جامعه و تمدن می کند و از انسان چیزی شبیه به گرگ درنده و  
حریص شهوت می سازد .

از دیدگاه او اگر قرار است که انسان آزاد گردد . باید خواست های جنسی او نیز آزاد گردند . او  
بر خلاف فروید که مهار غرایز را برای حفظ تمدن لازم می شمرد ، به الغای کامل مقررات  
اجتماعی و تخریب تمدن فرمان می دهد . او معتقد است که " اصل آزادی جنسی " وابسته  
به " اصل آزادی اجتماعی " است و هیچ یک از این دو ، به تنهایی توانایی ارضای کامل  
خواست های انسانی را ندارند . اما اینکه این آزادی باید چگونه و توسط چه کسانی فراهم آید  
، بستگی به تحلیل مارکوزه از جوامع پیشرفته سرمایه داری دارد .

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
او در تحلیل خود از این جوامع و علل بیماری " از خود بیگانگی " که هگل و سپس مارکس  
از آن سخن گفته اند ، کوچک ترین اعتنایی به جامعه شناسی و اقتصاد و سوسیالیسم علمی  
ندارد . تحلیل مارکس از بیماری از خود بیگانگی و تحلیل لنین از تحولات درونی سرمایه  
داری و گذار آن از مرحله رقابت آزاد به مرحله انحصارات نشان می دهند که با ماشینی شدن  
تولید و دگرگونی " مناسبات تولید " با " کار " و گرایش به انحصار گرای و گسترش بازار در  
حد نهایی ، و کاهش میزان بهره ، و کاهش توانایی سرمایه داری برای رهایی از عواقب وخیم  
اقتصادی ، نخستین نطفه های بیماری پدیدار می گردند .

این تحولات با دو جریان کاملاً متفاوت و متضاد همراه است . در یک سوی آن افزونی  
آگاهی طبقاتی پرولتاریا و توانایی او قرار دارد و در سوی دیگر بیماری از خود بیگانگی که  
گریبانگیر طبقات ناتوان و درمانده جامعه می گردد .

هم مارکس و هم انگلس و هم لنین در تحلیل " جامعه شناسانه ، فیلسوفانه ، روانشناسانه "  
خود از انسان عضو جامعه سرمایه داری ، بر خلاف هگلیان جوان و پیامبران آشوب گرایی ،  
بیش از آنکه به ساخت " روانی - فلسفی " انسان عنایت نشان دهند و از " ذات انسان "  
سخن بگویند میل آن دارند تا از "انسان های تاریخی واقعی" گفتگو کنند ورنه معنای آن

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
جمله عمیق مارکس را درک نکرده این که گفته است " فیلسوفان پیوسته در پی تعبیر جهان  
بوده اند ، حال آن که باید جهان را تغییر داد " .

از نظر سوسیالیسم علمی ، ویژگی های روانی افراد و ناآگاهی آنها را باید در ویژگی های  
ساختمان اقتصادی ، اجتماعی جوامعی که افراد در آن میزیند ، جستجو نمود . زیرا انسان ها  
در جوامعی که شالوده آنها بر استثمار انسان از انسان قرار دارد می زیند و حاصل کار تولیدی  
آنها نصیب دیگران می گردد و تضاد " کار " با " سرمایه " ، عواقب و نتایج روانی بسیاری  
بوجود می آورد . در این مرحله انسان ها احساس می کنند که نه تنها هیچ نقشی در تصویب  
و تأیید قوانین و مناسبات ندارند ، بلکه ملزم به اطاعت از این قوانین و مناسبات کور و  
ناشناخته و مافوق شناخت و ادراک آن هستند . در این حالت انسان ها به اتم های دافع  
یکدیگر تبدیل می شوند و دچار " افسردگی و آشفتگی روانی " خاصی می گردند که آن را  
" از خود بیگانگی " نام نهاده اند .

مارکوزه در حالیکه در تحلیل خود از جوامع صنعتی به تحلیل مارکسیست ها بی اعتنایی نشان  
می دهد ، در مخالفت با مارکس به جای گفتگو از " انسان ها " از " انسان " سخن می  
گوید و اظهار می دارد که پیشرفت و توسعه تکنولوژی ، نوعی توانایی بی حد و مرز به نظام  
سرمایه داری بخشیده و به او اجازه داده است که نظام خاصی از سلطه و " هماهنگ

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
سازی<sup>۷۵</sup> انسان پدید آورد. این نظام توانایی آن را دارد که هر گونه اعتراض را بی اثر سازد،  
نیروهای مخالف را در خویشتن جذب نماید و آنها را با خویشتن سازگار و همراه نماید. و  
بدین ترتیب، انسان ها را به قطعات ناچیز و کوچکی از ماشین بزرگ اجتماعی، به قطعات  
ناچیز و کوچک و افزارهای " تاثیر پذیر " مبدل سازد.

در بطن تحلیل مارکوزه از جوامع سرمایه داری، نوعی طنز گزنده و همچو نسبت به مارکس،  
آشکارا به چشم می خورد. بدین معنی که هنگامی که او از خصلت تاثیر پذیری تمام  
نیروهای جامعه سخن می گوید، از یک سو بی اطلاعی یا بی اعتنائی خود را به اقتصاد و  
جامعه شناسی علمی و ماهیت تضادهای درمان ناپذیر نظام سرمایه داری آشکار سازد، و از  
سوی دیگر آشکارا به خلع سلاح و سخریه پرولتاریا یا قدرتمندترین و آشتی ناپذیرترین  
مخالف این نظام و گورکن آن دست می زند.

او سپس به دنبال این نظریه " آشوب گرایانه " اضافه می نماید که پرولتاریای جوامع کنونی  
سرمایه داری، آن طبقه گرسنه و انقلابی مارکس در قرن نوزدهم نیست، بلکه طبقه ای  
است که تبدیل به پرولتاریای اشرافی گردیده و به تمام آلودگی های زندگی مرفه و نیمه مرفه  
خرده بورژوازی آلوده گردیده و در نتیجه خصلت انقلابی خود را از دست داده و لیاقت  
سرکردگی در انقلاب را از دست داده است.

75 - Harmonization

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
نظریه مارکوزه تنها یک نقص دارد و آن این است که از ریشه نادرست است. مارکوزه نه  
معنای " ارزش اضافه " را می فهمد، نه " ساخت امپریالیسم " و " سرمایه مالی " و صدور  
سرمایه را و نه تضاد " کار " با " سرمایه "، و نه این که " امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه  
داری است ". گذشته از آن این نظریه آشوب گرایانه، نه چندان تازه است و نه چندان  
انقلابی. زیرا این افسانه قبل از او، هم زمان با او، و پس از او توسط اشخاص دیگری چون  
" ر. آرون " <sup>۷۶</sup>، " اس. ام. لیپست " <sup>۷۷</sup> و " د. بل " <sup>۷۸</sup> نیز تکرار گردیده است.

هنگامی که مارکوزه برای رهبری انقلاب دست به خلع سلاح پرولتاریا می زند، به ناگزیر  
جای این طبقه را به پرولتاریای ژنده پوش ( لومین پرولتاریا )، و تهی دستان شهری و  
روستایی و جوانان و روشنفکران، بخصوص دانشجویان واگذار می نماید. بنابر این مارکوزه  
همچون ماکس اشتیرنر و پرودون، در نهایت، همان " هگلیان جوان " و همان " آشوب  
گرای دچار فقر فلسفه " باقی می ماند و انقلابیون مورد علاقه او نیز همان ها هستند که  
بانیان فلسفه علمی و پیروان آنها، از آنها با عنوان " اتحادیه و شرکت سهامی خنیاگران و  
کولیان خرده بورژوا " نام برده اند.

76 - R. Aron  
77 - M. Lipset  
78 - D. Bell

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
تظاهرات آشوب گرایی نوین به شکل های گوناگون متجلی می گردد. او چنان که تا کنون  
دیده ایم برخلاف آشوب گرایی کلاسیک ، بیشتر " روان گرا " و " تن گرا " است تا " قدرت  
گرا". هر چند که گاهی متمایل به " قدرت گرا بی " نیز می گردد و کلاه خود بر سر و چوب  
و زنجیر در دست ، در پهنه خیابان ها ، در بیابان آسفالت با نیروهای " حافظ نظم " به زد و  
خورد میپردازد .

او بیشتر مانند مارکوزه قلم بر دست می گیرد و کمتر به مانند گروه " بادرمانهوف " <sup>۷۹</sup> در  
آلمان غربی ، تفنگ بر دست ، به ترور بانکداران و رجال سیاسی دست می زند . او را در همه  
جا می توان یافت ، در دانشگاه های آمریکای شمالی و اروپا و بعضی از دانشگاههای کشور  
های جهان سوم ، در حالیکه آثار روسو و رایش و فروم و مارکوزه ورژیس دبره و فروید را در  
دست دارد .

تظاهرات پیروان ضد فرهنگ و بی فرهنگ آن را میتوان در همه جا مشاهده نمود . در گروه  
S.D.S. و گروه F.G. ( در ایالات متحده آمریکا ) ، در حاشیه رود سن و دانشکده های  
نانترو و ونسن و کافه های سن ژرمن دپره و سن میشل ( در فرانسه ) در گروه های عظیم  
هیپی های اروپای غربی ، در معابد بودایی کشورهای آسیایی ، غرقه در خلسه مواد مخدر و "

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
داروهای وهم انگیز " ، و یا در مناطقی که برای " زندگی گروه مشترک " به شکل گله های  
نخستین انسانی برگزیده اند .

جستجوی پیروان با فرهنگ و قلم به دست او نیز احتیاجی به صرف وقت فراوان ندارد ، آنها  
را نیز در همه جا می توان یافت . در جامعه بعضی از استادان فلسفه و جامعه شناسی و روان  
شناسی و مردم شناسی دانشگاههای جهان غرب .

رهبران چپ رو افراطی شورش ماه مه فرانسه در ۱۹۶۸ ، اکنون مدت هاست که " قدرت  
گرایی " را رها کرده و " تن گرایی " پیشه کرده اند و در جامعه " فیلسوفان جوان یا جدید " از  
پشت تمام وسایل ارتباط جمعی فرانسه و جهان سرمایه داری سر بر می کشند .

آنها به نام " فیلسوفان جوان " ی که توسط "ژان پل سارتر " آشکارا حمایت می شوند ، در  
حالی که به مانند تمام وسایل ارتباط جمعی جهان سرمایه داری ، در باره وجود چند صد هزار  
زندانی سیاسی در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا سکوتی جاودانه اختیار کرده اند ، توانایی آن  
را دارند تا در پیرامون مسایلی نظیر " سولژنیتسین " و " مجمع الجزایر گولاک " و " واقعه  
بوداپست " و " بهارپراگ ! " ، ساعت ها و روزها و ماهها و سالها ، نواری بی سروته و بی  
پایان از سخنان به ظاهر دلفریب به هم بیافند . اما توانایی آن را ندارند تا تحلیلی واقعی از  
جامعه ای که در آن می زیند ، از پیشرفت روز افزون نیروی پرولتاریا ی فرانسه و ایتالیا و

در جست و جوی منابع فکری آنارشیسم معاصر.....م. ف. اندیشمند  
جهان بینی آنها ، که علیرغم تمام این نوارهای بی سرو ته و بی پایان روز به روز بیشتر اوج  
می گیرد و تئوری های آشوب گرایی نوین و مارکوزه و پیروان پیر و جوان آنها را نقش بر آب  
می سازد ، به دست دهند .

خوشبختانه با سقوط حکومت طاغوت تاثیر تئوری های آشوب گرایانه رایش ، فروم ، مارکوزه  
فیلسوفان جوان که در ایران شروع شده بود میدان خود را از دست داد و جو انقلابی این زباله  
های بورژوازی و خرده بورژوازی امریکایی و اروپایی را جارو کرد . با این حال شناخت این  
اندیشه ها برای پی بردن به رمز تفکر به ظاهر انقلابی و در باطن ارتجاعی غرب همیشه  
سودمند است .